

لُجَاه

حال بیست و دوم

شماره دوازدهم

اسفند ماه ۱۳۶۸

ذیحجه - محرم ۱۳۹۰

شماره مسلسل ۲۵۸

فهرست مندرجات

: صفحه ۴

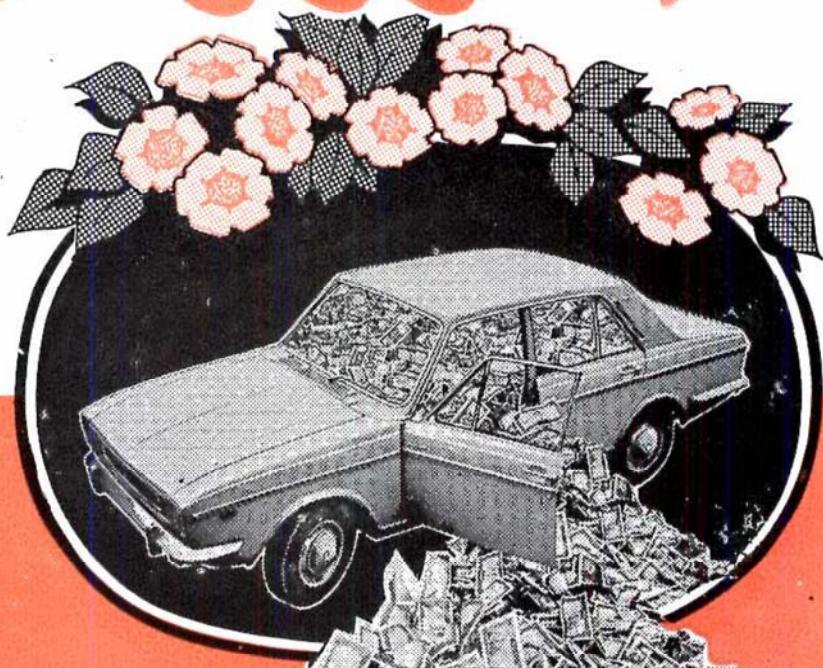
: دکتر محمود صنایعی استاد دانشگاه	۶۷۷	در باره کیفیت تر بیت
: دکتر هدی حمیدی استاد دانشگاه	۶۸۴	روز آخر سال
: استاد عبدالرحمن فرامرزی	۶۸۶	نکتدای چند
: فریدون توللی	۶۸۹	باکه جوش
: حسین نواب وزیر اسبق امور خارجه	۶۹۰	یک فصل از تاریخ ایران
اگر اسرائیل شکست خورده بود ، جمالزاده	۶۹۵	
: حبیب یغمائی	۶۹۹	ما مسلمانان
: دکتر باستانی پاریزی	۷۰۰	در خاک پاک
: ایرج افشار	۷۰۸	هفت بندسفر مشهد
: محمود حکیمی	۷۱۱	پتروشیمی
: عبدالحسین وجودانی	۷۱۴	اطاره ها
: دکتر جعفر شعار استاد دانشگاه	۷۲۲	واژه هایی بامدرک
بازرسی شاهنشاهی - بودجه - کتاب - احتجاجات	۷۲۰	
فهرست مندرجات سال ۱۳۶۸	۷۳۱	

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



جایزه ممتاز

۳۰۰ هزار تومان



کیم پیکان پر از اسکناس

جایزه قهرمان شانس بلیط های اعانت ملی مخصوص نوزو ز

لُجَاه

شماره مسلسل ۲۵۸

سال بیست و دوم

اسفند ماه ۱۳۴۸

شماره دوازدهم

دکتر محمود صنایعی

ادستان دانشگاه تهران

درباره گیفته‌یت قریبیت

۱- آموختن زبان علم جهانی

در شیوه قدیم تعلیمات ما محاسنی بود که وقتی شروع کردیم به شیوه فرنگی مدرسه و دانشگاه بسازیم از آن غافل‌ماندیم و دچار خسارات بزرگ شدیم. چون نیت ما بیشتر آن بود که قالب مدرسه و دانشگاه فرنگی را ایجاد کنیم نه حقیقت و معنای آنرا، متوجه نشدیم که در آنچه ماخوذ داشتیم با آنچه فرنگیان دارند وجود مشترکی وجود داشته است. هنوز شاید فرصت کاملاً فوت نشده باشد که به موازات هیئت‌هایی که برای آموختن «آموزش و پرورش» به‌اقصی نقاط عالم می‌فرستیم، هیئت‌هایی هم به حوزه علمیه قم و نجف بفرستیم تا بروند و بینند و به‌ما بگویند که «روش تدریس» چگونه باید باشد و چگونه می‌توان علم را دقیق و عمیق آموخت. تردید نیست که در حوزه‌های علمی قدیم، علوم محدود و محدودی تدریس می‌شود ولی دست کم این رمز را در آنجا می‌توان جست و جو کرد که چه می‌کنند که شاگردی در ظرف سه یا چهار سال خواندن و فهمیدن زبان عربی را درست می‌آموزد در صورتی که در مدارس جدید

ما در شش سال دبیرستان و چند سال دانشگاه هم نمیتوانیم زبان عربی ، یا انگلیسی و فرانسه را بدرس ت به شاگردان بیاموزیم .

یکی از درسها ای که تحقیق در حوزه های علمی قدیم به ما خواهد آموخت آن است که پیش از آن که کسی به تحصیل علمی پردازد باید مبانی آن علم را فرا آگیرد . مهمترین مبانی علوم قدیمه زبان عربی است و هیچ جوینده علمی را در حوزه های علمی قدیم از آن چاره نیست . ممکن نبود کسی بتواند در مدارس قدیم ما اصول یا فقه یا حکمت یا کلام بیاموزد که زبان عربی را درست نداند . موضوع بحث در این مقاله ضرورت دانستن زبان علمی جهانی برای کسب علم است .

زبان عربی قرنها زبان علم جهانی بود . وقتی ابو نصر فارابی و محمد بن جریر طبری و محمد بن زکریای رازی و ابو ریحان بیرونی و ابن سینا مشعله دار علم جهان بودند ، زبان عربی زبان علمی جهان متمدن آن روز یعنی جهان اسلامی بود و در اروپا جهل و بی خبری حکومت میکرد . این بزرگان ایران آثار علمی خود را به زبان عربی می نوشتند . ابو ریحان و ابن سینا در دربار پادشاهان سامانی می زیستند . پادشاهان سامانی برای نخستین بار پس از تسلط عرب ، آئین و رسوم ایران و زبان فارسی را زنده کردند و رونق تازه بخشیدند ؛ امر کردن که قرآن به فارسی ترجمه شود تا عامة مردم از تعلیمات عالیه آن بهره گیرند و حتی از فقهاء فتوی گرفتند که نماز به پارسی خوانده شود . این حکمرانان شیفتۀ آداب و رسوم ایرانی بودند . رود کی شاعر دربار ایشان بود و فردوسی ، هر چند به تصادف گذارش به دربار محمود غزنوی افتاد ، در واقع فرزند این دوره بود . غرض من از یادآوری این قسمت از تاریخ ایران آن است که نشان دهم که سامانیان که کمال عشق را به آئین و رسوم ایرانی و زبان فارسی داشتند پذیر فته بودند که زبان علمی دانشمندان دربار آنها زبان علمی جهانی ، یعنی عربی ، باشد . ابو علی و ابو ریحان میباشند آثار علمی خود را به زبان عربی بنویسنده یعنی زبانی که از سند تا اسپانیا زبان علمی مسلمانان جهان بود . تسلط معنوی ایرانیان بر تمدن فلسفی و علمی جهان اسلام یکی بدین علت بود که ایرانیان استاد زبان علمی اسلامی بودند . ایرانیان نه تنها زبان عربی را چنان نیکو می دانستند که آثار آنان (مثلا کلیله و دمنه) از امهات کتب ادبی زبان عرب است ، بلکه زبان علمی و فلسفی عربی تا حد

زیادی ساخته و پرداخته دست آنان است. عزت نفس ایرانی و طغیان بر تسلط سیاسی و اقتصادی عرب مانع آن نبود که زبان علم جهانی را (هر چند زبان دشمن باشد) فرا گیرند و در آن استاد شوند؛ در نتیجه در خشانترین دوران فرهنگی مارا بدین ترتیب پدید آورند. مختصر آنکه آموختن زبان علمی جهانی - هر چند زبان مادری نباشد - بامیهن دوستی مغایرتی ندارد. علم متعلق بانسان به طور کلی است وحد و مرزی نمی- شناسد و از قالب زمان و مکان بیرون است وزبان علم کلید علم است.

وقتی ملل اسلامی در خواب غفلت فرو رفتند و اروپای خواب آلوده بیدارشد و چشم گشود و به کوشش پرداخت، کانون علم و دانش از ایران و کشورهای اسلامی دیگر بکشورهای اروپا منتقل شد و زبان عربی نیز بصورت وسیله بیان علوم جدید از رونق افتاد. امروز زبان علوم جدید زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی است هر چند هنوز برای مطالعه در تمدن و تاریخ و فلسفه و علوم اسلامی دانستن زبان عربی ضروری است؛ لیکن علوم طبیعی و ریاضی و اجتماعی امروز بیشتر به یکی از چهار زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی نوشته شده است و دانشجوی این علوم قبل از ورود به اینها باید یک یادوزبان علمی جدید را بیاموزد و همانقدر دقیق و کامل بیاموزد که دانشجوی فقه و اصول و حکمت اسلامی ناچار است عربی بیاموزد.

در حقیقت باید دانستن زبان علمی جهانی بصورت کامل - یعنی به حدی که دانشجو بیان کند، شرط اساسی و لازم ورود به همه رشته‌های دانشگاهی باشد. پیشینیان ما برای زبان عربی همین مقام را قائل بودند - علم امروز هزار بار از علمی که پیشینیان ماتحصیل میکردند وسیعتر است و اهمیت زبان علمی جهانی به همان اندازه برای ما بیشتر است. اینکه تلفظ ما بزبان انگلیسی لهجه آکسفوردی باشد یا تکزاسی یا تلفظ ما بزبان فرانسه لهجه پاریسی باشد یا لهجه پرووانس مسئله‌ای بکلی بی اهمیت است. بنابراین وسائل سمعی و بصری در آموختن زبان کمتر از «کتاب لغت» اهمیت دارد ولی این خود بخشی جداگانه است.

در کشورهای پیشرفته و کوچک جهان که زبانشان زبان علمی جهانی نیست، در دیبرستان دو زبان علمی جهانی را چنان به شاگردان می‌آموزند که بدون اشکال می‌توانند از آثار علمی این زبانها استفاده کنند. وضع سوئد و فنلاند و دانمارک و نروژ و هلاند چنین است. مثلاً دانش آموزی که دیبرستان را در دانمارک به پایان می‌رساند بدون زحمتی می‌تواند انگلیسی و فرانسه یا آلمانی را بخواند و در دانشگاه وارد هر رشته علمی شود کتب علمی مهم را باین دوزبان می‌خواند. حتی در کشوری مانند بلژیک که زبان آنها از زبانهای مهم جهان است ممکن نیست در دانشگاه به شاگردی ورقه لیسانس بدنهند که نتواند دوزبان انگلیسی و آلمانی را آسان بخواند و بنویسد.

در امر تربیت، نه از قدمای خود سرمشک گرفتیم و نه از ممالک پیشرفته جهان. البته زبان خارجی را در برنامه دیبرستان گذاشتیم ولی نکوشیدیم تا آن را به شاگرد بیاموزیم. ناچار استادان ماعلم را بصورت جزوی تدریس کردند و یا چند کتاب فرنگی را (که خود هنگام تحصیل می‌خوانند) به فارسی ترجمه کردند ولی این کتابها قبل از چاپ شدن به فارسی منسوخ شده بودند. در نتیجه با آنکه عمارت دانشگاه ساختیم و جامه دانشگاهی پوشیدیم، معنی رادردانشگاه به وجود نیاوردیم. شاید بیش از پنج درصد فارغ التحصیلان ما که درجه لیسانس و دکتری می‌گیرند نتوانند کتاب و مجله علمی خارجی را آسان بخوانند. علم ماهمچنان «تقریر جناب استاد» ماند، خواه این تقریر در جزوی باشد یا کتب ناقصی که بصورت ناقص به فارسی ترجمه شد.

* * *

وقتی پای منافع اساسی و حیاتی و اجتماعی در میان است باید آنچه می‌کنیم درست بسنجیم و نگذاریم فکر قالبی و اندیشه عاریتی بر اعمال ماحکومت کند. تربیت نسل جوان از مسائلی است که بامنافع اساسی و پایدار در اجتماع سروکار دارد. یکی از این افکار قالبی و خطرناک که ممکنست هادی مادرسیاست تربیتی شود ناسیونالیزم آمیخته با تعصب و تنگ نظری است.

یکی از نتایج تنگ نظری و تعصب ملی ممکنست این باشد که بگوئیم علم فقط

باید بزبان فارسی خوانده شود و تدریس شود. پیداست اگر همه متکران کشور ما شب و روز کار دیگری جز ترجمه کتب و مجلات علمی نداشته باشند باز یکصد آثار علمی رانمی توانند به فارسی ترجمه کنند. ناچار اگر جوانان مامی خواهند علم بیاموزند باید بازبان علمی جهانی آشنائی کامل داشته باشند. خطر دیگری که مارا تهدید می‌کند و نتیجه دیگر تنگ نظری ملی است، آنست که بگوئیم استادان دانشگاههای ما فقط باید ایرانی باشند. اگرهم بعضی کشورهای پیشرفته چنین مانعی ایجاد کرده باشند، ایجاد چنین مانعی برای کشورهای عقب مانده در حقیقت موجب ادامه عقب ماندگی آنهاست. خارجیانی که در دانشگاههای امریکا درس می‌دهند بسیار زیادند. در دانشگاه لندن، استاد ریاضی دانشمندی پاکستانی است و مدتدی استاد اقتصاد دانشگاه منچستر مردی سیاهپوست از اهالی نیجریه بود و در همه انگلستان استادان خارجی فراوان دارند. وقتی پای علم در میان است باید عالیترین اشخاص را از هر کشور که باشند باتکریم فراوان بیاوریم و جوانان خود را به شاگردی پیش آنها بنشانیم.

نخستین قدم در راه اصلاح دانشگاه البته اصلاح دبیرستان است لکن تربیت دبیرستانی ما چنان در مسیر غلط افتاده است که اگر امروز با تمام قوا به اصلاح آن کمر بندیم کارما سالها بطول خواهد انجامید.

بنابراین تا این کار کرده نشود دانشگاههای ما چه می‌توانند کرد؟ کاری که می‌توان کرد آن است که دانشگاههای ما با توجه به احتیاجات کشور دقیقاً معین کنند در هر رشته چند دانشجو باید بپذیرند. باید در امتحان ورودی عمومی که باید برای همه دانشگاهها و مؤسسات عالی یکسان باشد، دوبرابر عده لازم انتخاب شوند. این عده یکسال در خارج از دانشگاه ولی زیر نظر دانشگاه دوره یکساله را که مهمترین ماده آن زبان خارجی باشد تحصیل کنند. مواد دیگر این دوره یکساله را می‌توان با توجه به رشته‌ای که شاگرد می‌خواهد در دانشگاه بخواند، معین کرد. مثلاً برای دانشکده فنی فیزیک و ریاضی و شیمی برای پزشکی فیزیک و شیمی و طبیعی را می‌توان در برنامه قرار داد. پس از دوره مقدماتی یکساله باید امتحان دقیق دیگری بعمل آید و سی الی پنجاه

در صد این عدد برای دانشگاه پذیرفته شوند. بقیه داوطلبان حق داشته باشند فقط یک سال دوره مقدماتی را تکرار کنند. در این امتحان هر درس، بخصوص زبان خارجی، باید جداگانه در نظر گرفته شود و اگر شاگردی در یک درس مردود شد از آن دوره مردود باشد و مسلماً باید زبان خارجی ضریب بیشتری از دروس دیگر داشته باشد.

اگر دوره مقدماتی بدین صورت پذید آید دیگر لزومی ندارد دوره لیسانس دانشگاه چهار سال باشد. افزایش یک سال به تحصیلات دانشگاهی که در سالهای اخیر صورت گرفت بدون مطالعه کافی بعمل آمد و نتیجه آن شد که همان برنامه سه ساله را مانند خمیر لواش پزی کشیده ایم تا چهار سال را پر کنند. و در مواردی نیز بیادمان آمد که «اطلاعات عمومی» شاگردان ضعیف است. مثل ناگهان متوجه شدیم دیپلمه طبیعی که برای تحصیل روانشناسی به دانشگاه می‌آید حیف بوده است که در دوره طبیعی عربی کم خوانده است یا از «تاریخ تمدن» اطلاع کم دارد. ناچار سال اول اورا مجبوری-کنیم عربی و تاریخ تمدن بخواند! باید از اینگونه اتلاف وقت دانشجو جلوگیری کرد. سیستم تعلیماتی کالج آمریکارا نمی‌توان بر تعلیمات متوسطه‌ای پیوند زد که اصول آن از برنامه فرانسوی گرفته شده و فرض اساسی آن این است که شاگرد از کلاس نهم در رشته‌ای متخصص می‌شود. پس از سه سال تخصص صحیح نیست دوباره به یاد «اطلاعات عمومی» بیفتیم و یک سال وقت دانشجو را بدين ترتیب تلف کنیم و مثل چند واحد آداب درست راه رفتن و رقص مدرن را هم در برنامه بگذاریم به دلیل آنکه در بعضی نقاط جهان چنین می‌کنند.

در دانشگاههای ما باید دو زبان رسمی وجود داشته باشد زبان فارسی و زبان علمی جهانی. استادان خارجی را در رشته‌هایی که ایرانیان به پایه آنان نمی‌رسند باید با آغوش بازپذیریم و بگذاریم بزبان علمی جهانی علوم امروز را به جوانان ما بیاموزند. میزان آناتومی و فیزیولوژی که شاگرد پزشکی ما باید بخواند تا بتواند طبیب شود همان میزان است که دانشجوی فرانسوی و انگلیسی باید بخواند. جزو و کتاب ناقص رفع این نیاز را نمی‌کند. باید در دانشگاههای ما پیوسته بازرسی وجود داشته

باشد و پیوسته ببینیم معلمان همان علم را که در ممالک پیش فته می آموزند به همان مقدار درس میدهند یا رمل و اصطراب و کیمیا بجای ریاضی و فیزیک شیمی درس می دهند . دانشجوی دانشگاه باید از سال اول مجلات علمی و فنی جهانی را بزبان خارجی بخواند و از استاد خود توقع داشته باشد او نیز آنها را بخواند . این کار وقتی ممکنست که دانشجوئی که وارد دانشگاه می شود احاطه کامل بزبان علمی جهانی داشته باشد . تنها در این صورت است که خود دانشجو می تواند بازرس کار استادش شود و ببیند آنچه به او می آموزد علم است یا شبه علم . تنها در آن صورت است که دانشجوئی که دانشگاه های مارا به پایان می رسانند خواهد توانست برای ادامه تحصیل به مرآکز مهم علمی جهان برود و درست استفاده کند .

در همه این احوال یک نکته را نباید فراموش کنیم - آن اینکه در بهترین صورت تنها عده محدودی استعداد تحصیل دانشگاهی دارند و توجه به کیفیت و تربیت صحیح عده ای محدود و با استعداد بیشتر به صلاح و صرفه ماست تاباز گذاشتن در دانشگاه و توزیع دیپلم پس از چهار یا شش سال به هر کس که وارد دانشگاه شده است بدون توجه به اینکه چه کرده و چه آموخته است .

پایان سال کنه - آغاز سال نو

به همه خوانندگان و دوستان و خویشاوندان درود و خوش آمد سال نورا می گوید، و تندرنستی و کامیابی یکان یکان را از ایزد پاک در خواست می کند .

دکتر مهدی حمیدی

روز آخر سال

نه خنده کرد و نه گریید ، بل بخنده گریست
بروز آخر هرسال چون دلم نگریست
کسی شناسد حال مرا با آخر سال
که یار او زسفر آمده است و او سفری است
در اینکه سال نو آمد ، پیام زندگی است
در اینکه سال کهن شد ، نشان رهسپری است
پس این پیام نشان دار ، خنده ای است زمرگ
پس این کلام زدیو است و در دهان پری است
از آن همیشه چو هنگام این پیام رسید
مرا دلی است پر از عیش و رنج و زین دوبری است
چگونه ام نتوان گفت؟ وین کسی داند
که زار زار بخندید و قاهقهاه گریست
بمرد دلبر و جان من است و من ماندم
ولیک گاهی خالی شدن بعینه پری است
چه بود اگر بمثل او بماند و من رفتم
گذشتن از غم دنیا نه عادت بشری است
دوام هستی ، مولود آرزوی بمقاست
چو اصل این سپری شد ، اساس آن سپری است
بهانه هاست براین زیستن که مسخره است
بنای عمر جهان برپی بهانه گری است:
هنوز خانه خراب است و کودکان خردند
هنوز بار بجای است و وقت بار ببری است

هنوز آن یک ناگفته است و این نشده
 هنوز این یک ننوشته است و آن نظری است
 طلاق گفتن عمر و فنای فکر بزرگ
 براین یتیم که دنیاست ، ظلم بی پدری است
 کسی که این همه بذر هنر نکشته برفت
 کشنده هنر از چشم مردم هنری است
 بلاست ، روشن تیره است ، مهر منکسف است
 گهی به پرده نشستن بتر زپرده دری است

بهانه هاست به ماندن مرا چو خلق واز آن
 یکی ، که مردن من ، مردن کلام دری است
 بسا سخن که شناسم بلطف چون پریان
 کز آن زفرط لطافت جهان به بی خبری است
 هنوز مریم اندیشه را زسحر سروش
 بدلبربائی بکری امید باروری است
 طلوع جان من از پشت وزن و قافیه ها
 طلوع صبح نشابور و با مداد هری است

در این خیال کجم ، و آن زمان بخویش آیم
 که گونه ام ز دوسو ، غرق بوسه دوپری است
 زنم بشادی گوید بیا که سفره عید
 چنانکه خواسته ای پر بنفسه طبری است

استاد عبدالرحمن فرامرزی

نکته‌ئی چند

دوست غریز و همکار ارجمند

شماره بهمن ۱۳۶۸ شما شماره ممتازی بود. مقاله آقای پروفسور رضا تحت عنوان فردوسی و حافظ، اشعار نظر و زیبایی دکتر کاسمی و توللی، قرن اول اسلام دکتر جعفر شهیدی که واقعاً در نوع خود بی نظیر بود، اشعار زرین فیثاغورس که بکلی برای من تازگی داشت و سایر مقالات که همه رشحه‌ئی از خاطر فیاض فضلاً و دانشمندان بود واقعاً رونقی بمجله بخشیده بودند ولی چیزی که بیش از همه مرا بتحسین صفات حق شناسی و حق پرستی جنابعالی و اداشت همان چند سطری بود که راجع ببزرگترین مرد علم و سیاست ایران تقی زاده نوشته بودید. این چند سطر با اینکه نسبت بشخصیت و شهرت و طول عمر و خدمت تقی زاده کوتاه بود ولی حق آن بزرگوار را ادا کرده بود.

از متنبی پرسیدند که تو تمام رجال دربار سيف الدوله را مدح گفتی ولی ابو فراس شاعر شهیر و عموزاده اورا مدح نگفته! گفت هیبت او مر امامع از گفتن مدح اوست. بسیاری از تذکره نویسان اینرا حمل بر خوبی متنبی کرده‌اند و گفته‌اند چگونه هیبت خود سيف الدوله اورا نگرفته و بهترین قصاید را در مدح او سروده است ولی هیبت پسرعموی اوزیان وی را بسته است! او اینرا بهانه قرارداده که از مدح ابو فراس فرار کند زیرا بواسطه بلندی مقام شاعری ابو فراس بوى حسد میورزیده است. من نیز تامدتی این عقیده را داشته‌ام ولی بعدها فهمیدم که جلال و شکوه معنوی بمراتب مهیب‌تر از شکوه و جلال صوری است و بیش از هیبت جلال صوری زبان آدم را می‌بنند.

من بعد از مرگ تقی زاده خواستم یکی از ستایش کنندگان او باشم و دو مقاله در این باب نوشتم و هردو را پاره کردم زیرا دیدم قلم من قدرت ندارد که آنچه راجع به تقی زاده در دل دارم بزبان آرم. و هرچه در نوشه‌های دیگران نگاه کردم دیدم هیچ کدام حق تقی زاده را ادا نکرده‌اند. همکار ارجمند ما روشنفکر، تقی زاده را بچه مشروطیت خوانده بود ولی تقی زاده پدر مشروطیت بود نه بچه آن.

من اول دفعه که با اسم تقی زاده آشنا شدم در کتاب انقلاب مشروطیت ایران تأثیف جرجی زیدان نویسنده معروف عرب بود. در آنجا دیدم که اگر تقی زاده مؤسس اصلی مشروطیت نباشد یکی از مؤسسان اصلی آن بوده است و اگر بخواهیم کسی را پدر مشروطیت ایران بخوانیم تقی زاده بیش از همه استحقاق این اسم را دارد. درست است که تقی زاده آنچه میتوانست در خدمت بملک و ملت و فرهنگ ایران کرد ولی اگر با اینحال مرگ او را اضافیه بخوانیم باید بگوئیم علم و سیاست و مهندسی و تقوی و فضیلت بزرگترین رجل خود را ازدست دادند.

کتاب فضل ورا آب بحر کافی نیست

که ترکی سرانگشت و صفحه بشماری

من با تقی زاده هیچگونه دوستی و معاشرتی نداشم و حتی از رویه او و دوستان او بسیار بدم می آمد زیرا غیر از خودشان هیچگوئی را بوطن پرستی قبول نداشتند ولی با این حال او و رفقایش را از بهترین وطن پرستان ایران میدانستم و باین جهت در مجلس از همه ایشان بموضع خود دفاع کردم. تقی زاده در عمر خود یک اشتباه کرد و آن این بود که دیر مرد.

کسانی که تقی زاده را خوب می شناختند همه رفتند و تقی زاده ماند و یک عده جوان که اصلا از سوابق او خبر نداشتند و نام او را ازدهن توده تیها شنیده بودند که تا کنیکشان بدنام کردن اشخاص خوش نام بود تا جاده برای خودشان صاف و هموار باشد و من همیشه وقتی نام اورا از این جوانان فریب خورده میشنیدم میگفتم :

هذا جزاء امرء اقرانه در جوا

من قبله، فتنی فسحة الاجل

حاشیه کوچکی بر مقاله استاد رضا

مقاله فردوسی و حافظ پروفسور رضا بسیار دلچسب و لذت بخش بود ولی در یکی دو جای آن حاشیه کوچکی لازم داشت. در شعر فردوسی :

به بینندگان آفریننده را

نبینی مرنجان دوبیننده را

با این شعر حافظ :

که با دو آئینه رویش عیان نمی بینیم
براین دو دیده حیران من هزار افسوس

هیچ شیاهتی بین این دو بیت نیست زیرا هر یک مر بوط بیک مکتب خاص است.

شعر فردوسی محققًا مربوط به مکتب اعزال است و در این گفته تعمد داشته که مکتب اشعاره را رد کند. زیرا اشعاره معتقدند که خداوند رامو منین در روز قیامت با چشم سریع‌تری همین دو دیده که ما داریم می‌بینند چنان‌که سعدی می‌گوید:

غالب آنستکه فرداش نبینددیدار

هر که امروز نبینند اثر قدرت او

و مفهوم مخالف این شعر اینست که اگر امروز اثر قدرت او را ببینند فردا دیدار اورا خواهند دید و این عین عقیده اشعاره و حنابله است که مؤمنان متقی روز قیامت خدارا بالعیان خواهند دید و یکی از موارد شدید اختلاف اینها با معتزله همین است که معتزله می‌گویند برای اینکه یک موجودی را به بینند آن موجود باید جسم باشد و حیز داشته باشد و چون خداوند جسم نیست و حیز ندارد چگونه میتوان اورا دید؟ اشعاره و حنابله یا صریحت‌بگوییم اهل سنت می‌گویند مطابق نص قرآن میتوان او را دید (البته برای یک دفعه) ولی بدون کیفیت یعنی چگونگی این دیدار معلوم نیست. زمخشری صاحب کشاف که از بزرگان علم و ادب و از مشاهیر معتزله است و در اعزال خود تعصب شدیدی داشت می‌گوید:

لجماعه سموا هواهم سنه
لجماعه حمر لعمری مو کفه
شمع الوری فتستروا بالبلکفه
قد شبهوه بخلقه قتخوفوا
يعنى اينها جماعتي هستند که هوای نفس خود را «سنت» نامیده اند و بجهان
خودم اين جماعت خران پلان دار هستند . خدا را بمخلوقات خود تشبه کرده اند
وچون از تشنیع مردم ترسیده اند پرده « بدون کیفیت » را بروی خود کشیده اند . بلکفه
سخنی است از بلا کیف .

ولی شعر حافظ از مکتب عرفان است که اصلاً مورد انکار معنی‌له است. واما
گله از دنیا و بیو فائی آن منحصر به فردوسی و حافظ نیست. از بزرگترین و جدی‌ترین
شعراء امثال سعدی و نظامی گرفته تا هزل‌گوترين آنها همه در این باب یکزنند.
چنانکه صادق ملار جب می‌گوید:

با تقدیم معدرت به پیشگاه استاد بزرگ از کوچکترین شاگرد او عبدالرحمان فرامرزی
دیدی که چطو شد همین بخش بود و او شد جم جیم شد و کی زه زد و خسرو کله پوشد

فریدون توللی

با که جوشم؟!

آزمونها، کرده باخویشان ویاران، تندخویم
با که جوشم؟ با که نوشم؟ با که خندم؟ با که گویم؟!
ای که هردم لاف دیگر میزني ، در جانفشناني
من بدان شادم ، که چنگالت نیشارد گلویم !
خنجری در شانه دارم ، یادگار از مهر یاران
ناجوانمردم به یاري ، گر بنالم ، گر بمویم
گم شدم درخویش و هرگز ، سر این معنی نجستم
کزچه دارم؟ کزچه بارم؟ کزچه رنگم؟ کزچه بویم؟!
شرمسار از روی مرگم ، زانکه در فرجام پیری
با چنین برنا دلی ، لبریز چندین آرزویم !
خارها دارد نهان ، در پشت هر لبخند ، چون گل
هر که میخواند به خویشم ، هر که می آید به سویم!
در سبو ، ساقی ، اگر جامی بود باقی ، بمن ده
زانکه فردا ، من خود اندر دست می خواران سبویم
گر سلامت ، یار استغنا بود ، عیسی نباشد
کز حسد ورزی ، هزاران وصله بند ، عیجه‌جویم
چاره در افسون افیون جستم از نامردمی‌ها
چون فریدون ، تا غمی در سینه دارم ، یار اویم

حسین نواب
وزیر اسبق امور خارجه ایران

یک فصل از تاریخ ایران

موجبات گریباید

وقتی گریباید وارد شهر تبریز شد شباهت داشت به یک سردار فاتح. آنهم نه فاتح قفقاز بلکه فاتح کل ایران. وزیر مختار سوار بر اسب و در عقب او مت加وز از صد اسب و قاطر عیال سفیر و اعضاء سفارت و اثنایه ولوازم آنها را حمل میکردند. ۳۵ نفر قزاق که حاکم نظامی تفلیس برای محافظت تحت امر سفیر گذاشته بود موکب وزیر مختار و اعضاء سفارت را در میان گرفته بودند.

بعدقاًفله ارامنه قفقازیها و گرجیها بود. اینها از تفلیس و در طول راه از همه شهرهای قفقاز همراه وزیر مختار شده بودند که کسان خود را که در ضمن جنگ‌های چندین ساله از دست داده و خیال میکردند اسیر شده یا به ترتیب دیگری از طرف ایرانیها دبوده شده‌اند در داخله ایران جستجو و پیدا کرده وطبق مقررات عهدنامه ترکمان چای مطالبه کنند و همراه بیرنند. عدد اینها هم به چندصد سوار و پیاده میرسید.

در عهدنامه ترکمان چای یک پروتکل علیحده خاص تشریفات مسافرت سفیر تزاری در داخله ایران و مراسم شرفیابی گنجانیده شده بود که حالا برای اولین بار باید بموضع اجراء گذارده شود در آن پروتکل جزئیات تشریفات را از وقت ورود به سرحد و عبور از شهرها و ملاقات با حکام تاموقع تقديم استوارنامه معین کرده بودند. واضح است که در هیچ جای آن پروتکل ورود یک دسته‌نشون خارجی با اسم اسکورت نظامی سفیر پیش‌بینی نشده بود اما عجالة آنها آمد و نظر علیخان میهماندار نه توانائی و نه شهامت آنرا داشت که از سرحد آنها را بر گرداند.

روز ورود در دو طرف خیابانهای تبریز قراول گذاشته بودند. میهماندار با اسکورت نظامی ایرانی که همراه داشت سوار بر اسب از جلو می‌آمد. بعداز آن دسته موزیک نظامی قرار داده شده بود. بعد فیل‌هارا دو بد و ردیف کرده بودند. گریباید و همراهان او از عقب اینها می‌آمدند. همه جامردم را از سرده این هیئت دور میکردند. صدا از احدی در نمی‌آمد مردم تبریز بیهت گرفته بودند هیئت زده با فترت فوق العاده عبور این‌قافله را تماشا میکردند. در نزدیکی سفارت انگلیس در تبریز مباشرین ایرانی نهمامورین روسی خانه مجلی را برای سفارت در نظر گرفته وهمه لوازم زندگانی هر چه بود و از هر کجا که بود قبل از آنجا آماده و مهیا شده بود. در تمام طول توقف آنها در تبریز برای خوراک هیئت هر روز یک گوسفند ذبح شده و مقداری برنج و آرد و روغن وطبق‌های مملو از میوه و شیرینی از کاخ عباس میرزا برای مصارف آنروز بمحل اقامت سفیر فرستاده میشد.

همه قرائن و شواهد چنین بنظر می‌آورد که از تجلیلی که از زور و آنها شده و میهمان نوازی که بعمل می‌آمد او لین سفیر تزار پس از صلح با روسیه باید راضی باشد. اما کربلای باید فسری پر شور و غروری بی اندازه و کبریائی زاید الوصف داشت. سی و پنج نفر قزاق را که از تقلیص همراه آورده بود قوه اجرائیه خود نموده مستقلا و بدون وساطت مأمورین ایران میخواست برای مبادله اسراء اقدام نماید. بنظر می‌آمد شخص خود را مسبب حقیقی و درکن اصلی فتوحات تزاری میدانست و اگر نه عاقد قرارداد ترکمان چای که اجراء تمام فضول آنرا وظیفه شخص خود میدانست (در صورتی که پروژه قرارداد را در وزارت امور خارجه روسیه تهیه و به پاسکویچ ابلاغ کرده بودند که در مورد مقتضی با تفوق اسلحه ایران را بامضاء آن وادر نماید). براین جمله در چند هفته توافق در تبریز مذاکرات بیشتر در مورد دو کروز باقیمانده غرامات دور میزد که وزیر مختار نقداً و فوراً و کلاً میخواست آنرا وصول نماید. ارامنه و گرجیها و قفقازیهای همسفر وزیر مختار هم دور شهر تبریز افتاده و از هر کس و هر کجا و هر وسیله سراغ کسان خودشان را میگرفتند. عقیده سفیر این بود که هر کس در یکی از شهرهای قفقاز که حالا بتصوف روسها در آمده متولد شده و از مرز ارس باین طرف آمده اگر خود او میخواهد معاودت کند یا کسان او این را بخواهند مشمول مقررات قرارداد است و هیچ ملاحظه را اعم از طول مدت توافق، تغییر مذهب، ازدواج، ام الولد، ویاهمه اینها باهم را در تظر نمی‌گرفت. معلوم است با این طرز تفکر در مورد مبادله اسراء هم مقامات ایرانی نمی‌توانستند با سفیر توافق حاصل نمایند. درخصوص غرامات عباس میرزا برای اینکه حقیقت وضع مالی ایران را در آن موقع نشان بدهد یک شب گرباید را برای صرف شام در عمارت ضرایخانه تبریز دعوت کرد و در آنجا در حضور او چند شمعدان طلای آنتیک را در کوره مشتعلی انداخته و ذوب کردند و شاهزاده گفت از آن محل فردا شصت هزار تومان از غرامات را خواهد پرداخت.

درین همراهان گرباید یک سرهنگ آلمانی با اسم Schäfer بود که ادعا داشت دختر آلمانی ارمنی گرجی او را هفت سال قبل ایرانیها اسیر کرده به تبریز آورده‌اند. پدر و مادر در یک کاروان سرا سکونت کرده واژاین و آن سراغ دختر خودشان را می‌گرفتند: تحقیقات آنها باینجا منتهی شد که چند سال پیش دختری باین نشانیها با سید محمدعلی یاسیدا بوالقاسم نامی ازدواج کرده و حالا باید در خانه او باشد. گرباید بوسیله قزاق‌های اسکورت خود و بدون مراجعت به مقامات ایرانی سیدرا حاضر کرد. او در ابتدا کاملاً منکر بود که در اندرون او چنین ذنی سکونت داشته باشد و می‌گفت همسایگانش برای اینکه موجبات اذیت و آزار او را فراهم کنند چنین بهتانی را زده و این دروغ را تراشیده‌اند. پس از مذاکرات زیاد با تهدید و ارعاب سیدرا راضی کردن که دختری را که می‌گفتند حاضر کند (اگر بفرمودن خود او باشد) البته خود این امر تاینجا هم خالی از اشکال نبود که در محیط تبریز آنوقت یک نفر سید مسلمان را وادار کنند که عیال محجو بش را در حضور چند نفر خارجی کافر برای تحقیق واستنطاق بیاورد. پس از حضور عیال سیدپدر و مادر گفتند که این همان سوزان Suzanne دختر آنهاست. گرباید بالمانی از دختر سئوال کرد پدرش را میشناسد دختر جو اب منفی داد. گفت اسما فامیل تودرموقع صباوت چه بوده است؟ دختر گفت اگر هم داشته فراموش کرده است. چند سال است عروسی کرده‌اید؛ شش سال و سه‌ماه. چند تا فرزند دارید؟ دو تا. از زندگانی

خود راضی هستید ؟ بله شکر خدا . حاضر هستید با پدر و مادر خود بروید ؟ من این هارا پدر و مادر خود نمی شناسم .

(گاوها را بچران . خوش‌های گندم را جمع کن . یونجه‌ها را دسته‌کن . سوزان از این‌طرف . سوزان از آن‌طرف . اینقدر زندگانی سابق من سخت و وحشتناک بود و حالا دو مرتبه می خواهید مرا آن برگردانید .)

مدعی ابوت گفت مخارج تعليم و تربیت توجه مبلغ برای من تمام شده – این دفعه اول است که من ترا می بینم . پدر بسمت گریبا یاف متجه شده و گفت عالی‌جناب این اسناد من است . گریبا یاف اسناد را گرفت و بدقت ملاحظه کرد . گفت بموجب مقررات شما در موردی حق دارید که دختر خود را مطالبه نمایید که : ۱ - اور بوده شده باشد . ۲ - و شمارا بسمت پدری خودش بشناسد . از دختر پرسیدند حاضر هستید با پدر و مادر خود بروید گفت حاضر هستم که اگر مرا پآنها بسپارید بادست خودم آنها را خفه نمایم .

پس ناچار اسناد را به کلنل آلمانی پس دادند و سید را باعیال و اولادش رها کردنده بخانه خودشان بروند .

شاید ضمن یکی از ملاقات‌ها عباس میرزا به گریبا یاف فهمانده بود که اگر دولت‌تزاری حاضر باشد بعضی از ایالاتی را که از ایران گرفته مسترد بدارد و مطالبه غرامات را مسکوت بگذارد او حاضر است که به پطرز بورغ برود و اتحادی را بین ایران و روسیه امضاء نماید . گریبا یاف با ذکر این نکته که چون در آن اوقات روسیه باعث‌مانی درحال جنگ بود اتحاد با ایران مقتض است این مطلب را به وزارت امور خارجه روسیه اطلاع داده بود اما نسلرد در جواب او گفته بود مسافت عباس میرزا به پطرز بورغ در این موقع صلاح نیست زیرا اگر این سفر بامید این است که اتحادی را با ایران بر علیه عثمانی امضاء نمایم بفرض اینکه ایرانیها حاضر به چنین اتحادی بشوند فرانسه و انگلستان را بشدت ناراضی خواهد کرد زیرا می گویند چنین موافقتنی تو ازن اروپائی را بهم خواهد زد بنابراین گریبا یاف باید زودتر بطهران برود و ترتیب وصول غرامات واسترداد اسراء را بدهد و در این دو امر هم هو اظی باشد که با انگلیس‌ها کوچکترین اختلاف عقیده را پیدا ننماید . پس از وصول این دستور گریبا یاف با کلنل ماکدونالد وزیر مختار انگلیس که در آن وقت در تبریز بود مذاکره کرد و بر حسب صلاح‌دید سفير انگلیس قرار گذاشتند که قبل از کترماک نیل طبیب سفارت انگلیس را بطهران بفرستند که با قتل‌جعیلی‌شاه حضوراً مذاکره نماید .

تعلیماتی که سفير انگلیس بد کترماک نیل داد از این قرار بود :

اولاً شما بطور وضوح باید بشاه خاطر نشان کنید که کایننه انگلستان مایل است قرارداد اتحادی با سلطان عثمانی امضاء کند . امادر مقابل شاه هیچ نوع مسئولیتی را در اینباب قبول نکنید . فقط باو بفهمانید که در حال حاضر امکان همچو اتحادی موجود است .

پس از آن بلو رآلاتی را که همین امروز رسیده و من برای خاطر آنها مسافت شمارا نافردا بتوعیق انداختم به بهترین شکلی که ممکن است بشاه تقدیم نماید .

بعد از آن صریحاً بگوئید که ما وجوهی را که پرداخت می نمودیم بزودی قطع خواهیم کرد.
ماکنبل گفت قطع وجوه آنهم در این موقع ؟ ما کدونالد جواب داد بله مخصوصاً در
این موقع .

بعد از این مقدمات از طرف وزیر مختار روسیه با کمال جدیت پرداخت صدهزار تومان
را تقاضا کنید .

ماکنبل پرسید اگر جواب منفی بود چطور ؟ وزیر مختار انگلیس گفت با کمال خشونت هم
مذاکرات با شاه باید هر اندازه ممکن است طولانی باشد . و پس از آن محتویات این پنج
صندوق را اعم از انگشت ری و آئینه و عینک و قلم تراش برسم تحفه وارمغان بین من و چهرخان
والله یارخان و حاجی میرزا یعقوب تقسیم خواهید کرد .

جواب ماکنبل چند هفته بعد توسط ماکدونالد به گریبايد夫 رسید یاین مضمون :
من اعلیحضرت را در موقعی که عازم مسافرت بفرانسه بودند ملاقات کردم و با کمال
ادب پیغام آنچنان را معرفت داشتم اما اعلیحضرت با کمال خشونت به من امر فرمودند که
فوراً سوار بر اسب خود شده پی کار خودم بروم و غدنگ کردن که دیگر پیش چشم ایشان نیایم .
در انتظار تعلیمات آنچنان ماکنبل .

پس از وصول این گزارس گریبايد夫 مالتsov را خواسته دستور حرکت بطهران را
داد . مالتsov گفت ما در تبریز هنوز کاری را انجام نداده ایم و هدایای شاه هنوز نزدیک میترسم
که از عجله مسافرت بطهران متوجه شویم . گریبايد夫 گفت دستور ما فوراً اجراء نمائید .

روز جمعه سلخ رجب ۱۲۴۳ هجری در مسجد جماعت طهران از دحام عجیبی بود تمام
محوطه صحن مسجد مهتابیها شبستانها و چهل ستون مملو از جمعیت بود . مردم به مدیگر از
واقعه غیر مترقبه که آن روز در شرف وقوع بود خبر میدادند چه امر فوق العاده پیش آمده بود ؟
قرارشده بود آیت الله حاجی میرزا مسیح مجتهد طهرانی امام جماعت آن روز بعد از نماز جموعه
بنابری برود . از مدتها قبل بین ائمه اثنی عشر یه این رسم مرسم شده بود که کمتر بنابری
میرفتد وعظ را بوعاظ وروضه را به روضه خوانها گذاشته بودند . مجتهدین وقتی بنابری میرفتد
که می خواستند با مردم در امری گفتگو کنند و تکلیف شرعی آنها را معین نمایند بباره اخیری
فتوى صادر نمایند .

چه امری باعث شده بود که میرزا آن روز بنابری برود ؟ مگر باز صحبت جنگ باروسها
بود و اعلام جهاد می خواستند بدهنند ؟ هنوز بر مردم بازاری و سکنه شهر طهران مکتوم بود .
عوام از آن به بیچوچه اطلاعی نداشتند خواص همینقدر میدانستند که در عقبه جنگ باروسیدواز
دست رفتن ایالات ایران قراردادی هم امضاء شده و حالا که روابط دو کشور عادی شده چند
روز است که وزیر مختاری وارد طهران شده اما رفتار و کردار این سفیر تازه وارد در دربار
ایران مورد هزار گونه ایراد و شکایت واقع شده است از جمله اینکه از کندن کوشش های خود
در موقع شرکیابی امتناع کرده و در موقع نشستن در حضور شاهنشاه پای خود را روی پا انداده
و در موقع مرخصی رسم تعظیم را کاملاً بجانب او رده اما آیا حاجی میرزا مسیح می خواهد راجع

باين موضوعها صحبت کند؟

مداخله صریح قوه روحانی در امور سیاسی مملکت؟

فی الحقيقة این مداخله را در آنروز دولت ایران از مقامات روحانی رسمآ تقاضا کرد
بود . زیرا سفیر تزار با اینکه مأمور دیپلماسی بود مستقیماً از میدان جنگ آمده بود در
آنجا تفوق نظامی بارویه بود در اینجاهم او قصد داشت که این تفوق را بتمام معنی با ایران
تحمیل نماید .

طبق مقررات قرارداد ترکمان چای هریک از اهالی کشورهای مفتوحه که در داخله
ایران مقیم بوده و پس ازانضمام آن ایالات برویه بخواهند بزادگاه خودشان معاودت نمایند
دولت ایران باید آنها را در جزو اسراء جنگی تحويل بدهد معلوم است این فصل تو لیداشکالتی
می کرد . ایالاتی که از ایران منزع شده قرن ها جزو خاک ایران بوده و سکنه آنها بدون تفاوت با
اهالی سایر کشور اختلاط و امتزاج کرده تغییر مذهب داده ازدواج کرده فرزند آورده و بهیج
صورت عملی نبود که یک حکم کلی را بدون مستثنیاتی در این خصوص اجراء کرد . و هر کس را
در موارء ارس تولد شده دو مرتبه به زادگاه اولیه عودت داد . اما سفیر جدید گوشش باین
مطلوب بدھکار نبود . جسارت را بجایی رسانیده بود که یک نفر خواجه را که در دستگاه سلطنت
مقامی داشت و ملک شخص شاه بود باین عنوان که اسم اصلی او قبل از مسلمان شدن مارکاریان
واز سکنه ایروان است در سفارت جاداده و باین ترتیب حاجی میرزا یعقوب صندوقدار سلطنتی
را پناهندۀ سیاسی قبول کرده بود . دو کنیزک که هر دوی آنها ام الولد بودندیکی آلمانی و یکی
ارمنی و در آنروز گاردسرای آصف الدوّله میز یستنده مسلمان شده بودند مطالبه کرد . آصف الدوّله
هم برای اینکه در نزد اولیاء دولت مسبب بهم خوردن روابط دو کشور قلم نزد آن دو را
بدون حرف بسفارت تزاری فرستاده بود . هر چه اولیاء دولت سعی کردند وزیر مختار را
حالی نمایند که این دو کنیزک عیال آصف الدوّله هستند و حاجی میرزا یعقوب پس از ارمنی
بودن مسلمان شده مکه رفته و حاکم شاه است ، قانون نشده در تقاضای خود اصرار داشت و چون
ارامنه و گرجیها و سایر همراهان سفیرهم دور شهر افتاده بهمان ترتیب تبریز سراغ کسان
خود در طهران و سایر شهرهای ایران می گرفتند و ممکن بود موارد اختلاف هر روز زیادتر
شود ، دولت از علماء روحانی در این خصوص فتوی خواسته بود و حاجی میرزا مسیح میخواست
حکم شرعی را بیان نماید .

لازم است گفته شود که در تمام دوران سلطنت قاجاریه علماء مذهبی دارای امتیازات
فراوان بودند همان احترامی را که مردم نسبت آنها مرعی میداشتند دولت هم مرعی میداشت
همانطور که مردم در مسائل مذهبی تابع آنها بودند دولت نیز قتوای مجتهدهین را مجری میداشت .
حاجی میرزا مسیح در آنروز بمردم گفت حکم این خواجه که بعداز اسلام بزیر ببرق
کفر رفته حکم مرتداست و خون او بهمه مسلمانها مباح اما راجع آن دو کنیزک که بمیل خود
نه به آنجا رفته و نه در آنجا مانده اند مسلمانها باید بروند و بیزور و یا برضا آنها را از آنجا
در بیاورند و راجع بسایر موارد هم خداوند در کتاب آسمانی تکلیف همه را معین فرموده .
لن یجعل الله للكافرین على المؤمنين سبلا آیه ۱۴۹ از سوره نساء (خداوند بهیج عنوان کافرین
را بر مسلمانها مسلط نمی نماید)

در شماره آتیه تفصیل قتل گری باید ف نوشته خواهد شد .

اگر اسرائیل شکست خورد ۵ بود

مقاله استاد عبدالرحمن فرامرزی در شماره مهرماه ۱۳۴۸ موجب شد که در پیرامون ستیزه اعراب و اسرائیل بحث شود. اخیراً هم مقالاتی مفصل، هم از داخل ایران و هم از خارج ایران رسیده که هر چند با چاپ آنها اذهان عموم به حقایق آشناتر می‌شود اما تصور می‌رود خودداری از انتشار سزاوارتر باشد. نکته جالب این است که در خلال همه این نوشته‌ها احساسات وطن پرستی و شاه دوستی موج می‌زند. از طبع مقاله استاد بزرگوار جمالزاده چشم نتوانستیم پوشید که ترجمه‌ای است ملايم و بي طرفانه. اما پيش‌بینی‌های روزنامه نگاران را در بسته مجله يغما نمیتوان پذیرفت.

این عنوان کتابی است که سه تن از روزنامه‌نویس‌های امریکائی نوشته و انتشار داده‌اند^(۱) و روزنامه یومیه منطبعة ژنوموسوم به «لاتریبون دوژنون» در شماره روز چهارشنبه ۱۸ فوریه ۱۹۷۰ (۲۹ بهمن ۱۳۴۸) خود مقاله مختصری درباره آن انتشار داده که ترجمه‌آن از قرار ذیل است:

«فرض کنیم که در روز پنجم ماه ژوئن سال ۱۹۶۷ میلادی طیاره‌های جنگی «میگ» مصری بخاک اسرائیل حمله کرده بودند و قشون ناصر کاملاً در هجوم با اسرائیل کامیابی حاصل کرده بود و در ظرف چند ساعت تمام نیروی هوائی اسرائیل که علامت ستاره داود بر آنها نقش است منهدم گردیده بود. سه‌تن از روزنامه‌نگاران امریکائی بحکم آنکه فرض محال محال نیست چنین احتمالی را در عالم خیال و تصور فرض نموده و قدم بقدم با یک منطق محکم واپرداز ناپذیر بجلو رفته و در صدد برآمده‌اند که به سؤالی که عنوان این مقاله است جواب بدھند.

این سه نفر روزنامه نگار که هر سه از نویسنده‌گان و خبرنگاران روزنامه معروف امریکائی «نیوزویک»^(۲) «اخبار هفته» هستند قصدشان رمان نویسی نبوده بلکه مقصود و منظورشان این بوده است که واقعی را وحی خردترین آن واقعی (از قبیل سرماخوردن جو نسون رئیس جمهوری سابق امریکارا در روز ششم ژوئن ۱۹۶۷) مورد تجزیه و دقت و تحلیل قرار بدهند و بینند اگر اسرائیل شکست خورده بود و از میان می‌رفت عکس العمل چنین واقعه در دنیا و بخصوص در منطقه زمین از چه قرار می‌شد و احوال و اوضاع صحنه خاور نزدیک بچه صورت در می‌آمد.

نویسنده‌گان کتاب نامبرده بدین نتیجه رسیده‌اند که پس از استیلای لشکر عرب بر خاک اسرائیل و شکست خوردن این کشور، کشورهای عرب خاک اسرائیل را در میان خود تقسیم می‌کردند یعنی لبنان قسمت مختصری را که شکل نواری دارد و از ۸ کیلومتر تجاوز می‌کند بحیطه

۱- نام این سه نفر از این قرار است: دیچارد چنوف. ادوار کلین و روبرت لتیل و کتاب دراداره انتشارات روبرت لافون بچاپ رسیده است. ۲ - «Newsweek»

تصرف خود درمی‌آورد. بدیهی است قسمت‌اعظم به مصر می‌رسید و ما بقی فیما بین اردن و سوریه تقسیم می‌شد در آن حیص و بیص کسی زیاد بفکر اهالی فلسطین و رئیس آنها شکیری که پیش از جنگ آن‌همه وعده باوداده بودند نمی‌بود و در آن گیرودار برادران فراموش خواهند شد. یهودیهای ساکن کشور اسرائیل مجبور بودند که جلاء وطن نمایند و در اثر جنگ دهکده‌ها و قصبات‌منهم و مزارع و محصول درزیر پای سپاهیان غالب لگد کوب می‌شد.

اکنون ببینیم دولت امریکا چه اقدامی خواهد کرد. دولت امریکا که تاگلو در مرداب جنگ ویتنام فرورفت و گرفتار است ابدأ کاری از دستش ساخته نیست و با وجود تظاهرات که در واشنگتون در مقابل مجسمه لینکلن در همدردی با اسرائیل بعمل می‌آید کمترین قدم مؤثر نمیتواند بردارد.

آنکاه پس از آنکه اسرائیل بکلی مضمحل شد وقدرت و نفوذ ناصر در کشورهای عرب- فشین تا اقصای خاک مراکش افزونی زیاد یافته است تأثیر این واقعی در تمام کرده ارض محسوس خواهد گردید. سیاست روسیه شوروی در حوزه دریای مدیترانه افزایش خواهد یافت و مالکی که قبل از جنگ مصر و اسرائیل از حمایت دولت امریکا برخوردار و در حقیقت اقامار سیاست آن کشور بودند در سیاست خود تجدید نظر خواهند کرد. آلمان و ژاپن تقاضا خواهند کرد که پایگاه‌های نظامی را از حاکم آنها بردارند و چین در صدد نزدیکی باروییه برخواهد آمد و امریکا از راه اضطرار بر عملیات نظامی خود در ویتنام شمالی خواهد افزود و مشاورین رئیس جمهوری امریکا یکی پس از دیگری استعفا خواهند داد و حتی خود جونسون هم سرانجام استغفا خواهد داد.

اما در خودکشور اسرائیل؛ در آنجا چند تنی که از دولت اشکول باقی مانده‌اند دولت جدیدی بعنوان «دولت استقامت» تشکیل خواهند داد که برای استقامت در آینده حکم هسته‌ای را حاصل خواهد نمود.

این کتاب که موضوع این مقاله است بیشتر بصورت خبرنگاری و در اپراتاز نوشته شده تا بصورت رمان بما میرساند که دولت امریکا ابدأ در صدد کمک ویاری به اسرائیل برخواهد آمد. باید دانست که پس از جنگ هم رئیس‌ستان ارشاد سابق اسرائیل موسوم به اسحاق رابان^(۱) اظهار داشت که «اگر نخستین حمله هوائی عربها با کامیابی مقرر شده بود کار کاملاً یکطرفه می‌گردید و قطعی بود و اگر بعضی‌ها ازمن پرسند که در این صورت امریکائیها چه می‌کنند جواب خواهی داد که اگر بناشود که سرنوشت اسرائیل بسته با مریکا باشد چتین احوالی در نظر من بغایت تنفر آمیز و ناپسند است و من هر گز دلم نمی‌خواهد که از راه اجبار و اضطرار امید و اطمینان خود را در کمک امریکا قرار دهم.» دنیا نیز در کمال بی‌اعتنایی اضمحلال و انهدام یک ملت کوچکی را تماشا خواهد کرد و قدمی برخواهد داشت.

نویسنده این مقاله در روزنامه یومیه ژنو «لاتریبون دو ژنو» وقتی بدینجا میرسد چنین اظهار نظر مینماید:

«آیاما محتاج بودیم که این رمان بما بفهماند که وضع دنیا از چه قرار است. مگر قضايائی

که در خاک چکسلواکی و در تبت و در سرزمین اکراد رخ داد چشم و گوش ما را باز نکرد و برای ما کافی نبود^(۱).

* * *

این بود ترجمه فارسی مقاله. چنان‌که خوانندگان ملاحظه مینمایند در طی این مقاله از کشورما ایران اسمی برده نشده است و راقم این سطور نیز چون تاکنون این کتاب را ندیده است نمیداند که در آن ذکری نیز از ایران مابین آمده است یا نه. من نه‌اهل سیاست هستم و نه از رموز سوق‌الجیشی و «استراتژی» اطلاعی دارم ولی کسانی که با سیاست جهانی آشنائی دارند واز اوضاع واحوال کنو نی دنیا باخبر نند میتوانند باسانی حدس بزنند که اگر احیاناً اسرائیل در جنگ با مصر و اعراب در ماه ژوئن ۱۹۶۷ مغلوب و منکوب شده بود آیا این شکست او تأثیراتی میتوانست در مملکت ماداشته باشد یا نه.

مجله «ینما» در این اوآخر مقاله‌های بسیار جامع و آموزنده‌ای درباره کشورهای عربی و اسرائیل انتشار داده است که راقم این سطور تاکنون نظایر آنرا در مطبوعات ایران ندیده بود. همه میدانیم که یهود و عرب از یک نژادند و کسانی که امروز خود را از اقتصاد دو دنی میکنند و مراکش گرفته تا سواحل جنوبی خلیج فارس عرب میدانند چه بسا گرچه بزبان عربی تکلم میکنند و دین و مذهبیشان اسلام است ولی از لحاظ نژاد عرب نیستند و دینشان هم بادین و مذهب ما ایرانیان شیعه تفاوتها را دارند چنان‌که ما ایرانیان از راه نادانی تا چندی پیش سب و لعن بیز رگان دینی آنها را ثواب می‌پنداشتیم. حرص و طمع بعضی از همسایگان دیوار بدیوار مانیز بر کسی پوشیده نیست و با توجه به این حقایق براین سؤال که آیا اگر اسرائیل شکست خورده بود تأثیری هم در کشورما ایران میتوانست داشته باشد یا نه به تقریب می‌توان جواب داد.

فعلاً کشور اسرائیل در جوار و در همسایگی با فاصله ایران تا اندازه‌ای در حکم یک در بند حاصلی است و بقول فرنگیکها «اتاتامپون» شده است یعنی میتواند در موقع ضرورت تا اندازه‌ای از سرعت سیل‌مهاجم جلو گیری نماید. ما میدواریم که اختلاف بین اسرائیل و ممالک عربی بخیر و صلاح هر دو طرف پایان یابد و بطوريکه نه سیخ بسوزد و نه کتاب و باعدالت و انصاف و خیر خواهی و خردمندی دنیا پسند موافق داشته باشد راه همزیستی عاقلانه را بیان بند و از تحریک و تشویق بیگانگان در امان باشند، و دیگر برای فریب وعد و وعید از هر ناسیه‌ای که فرا رسید گوش‌شناور داشته باشند، و همچنان‌که ورزش‌بازان اهالی کشور سویس در قلب اروپاست بدانندو بگویند و تکرار نمایند که هر کس برای خود و خداوند برای همه و یا بقول ما ایرانیان «هر کسی کار خودش بار خودش» و بجای آنکه سرمایه وقت و نیرو خود را در راه جنگ و خونریزی و خرابی مصروف دارد بکارهای سودمند لازم بپردازند. همه میدانند که قسمت مهمی از مردم این کشورها با فقر و تهیه‌ستی وجهل و بیسوادی و نادانی و امراض گوناگون و فقدان وسائل لازم رفاه و عافیت و پیشرفت و ترقی و تمدن دست بگریبان هستند و احتیاج مبرم بچیزهایی دارند که برای بدرست آوردن و ایجاد آن بهتر است و هزار بار بهتر است که سرمایه وقت و نیرو و انرژیهایی که بصرف جنگ و خصومت میرسد در آن راه بمصرف برسد.

۱- امضای مقاله با اسم امانوول هایمان (Emmanuel Haymann) است.

ژاپن در جنگ جهانگیر سخت مغلوب گردید و دشمن مقندری برا او حاکم گردید و دولت و ملت ژاپن بموجب عهدنامه و قراردادهای رسمی مجبور گردیدند بر حسب دستور و تعلیمات ول خواه دشمن غالب رفتار وزندگی نمایند. با اینهمه چون عقل و همت و پشت کار و درایت و وطن دوستی را دلیل راه خود ساخته بودند امروز بموجب مندرجات روزنامه‌های فرنگستان (۱) پس از امریکا وروسیه سومین کشور صنعتی دنیا شده است و محصول ملی آن در سال ۱۹۶۹ بالغ بر ۲۰۰ (دویست) میلیارد دolar گردیده بوده است. و در نقشه اقتصادی آنها پیش‌بینی شده است که این مبلغ را در ظرف ده سال آینده سه برابر سازند یعنی به ۶۰۰ میلیارد دolar برسانند.

کشور سویس هم کشور کوچکی است که در وسط اروپا واقع گردیده و راه بدریاندارد و چون خاکش جنگلی و کوهستانی است زمین قابل زراعت کم دارد، و همچنین تقریباً هیچ معدن و ثروت تحت اراضی ندارد، و قسمت مهم ارزاق و خوراک مردمش را باید از خارج وارد سازد و با اینهمه چنانکه همین ایام در روزنامه‌های آن کشور نوشته شد در سال اخیر ۱۹۶۹ سرمایه و ثروتش در خارج یعنی در ممالک دیگر بالغ بوده است بر ۱۳۱ (صد و سی و یک میلیارد و هفتصد میلیون) میلیارد فرانک سویس و این ثروت روز بروزهم زیادتر می‌شود. کار محصولات صنعتی کشور سویس بجاجای رسیده است که برای جواب دادن بسفارشها ائم که از خارج میرسد مجبور شده‌اند متجاوز از هفت‌صد هزار کارگر از خارج (بیشتر از ایطالیا و اسپانیا) بیاورند و اکنون مدتی است که با اسم « DAGI » (۲) میاندیشند که کمتر سفارش قبول کنند یعنی در واقع جلو ممحصلات صناعتی خود و صادرات آنرا بگیرند.

ما ایرانیان که طرفدار صلح و انصافیم باید از خدا بخواهیم که کشورهای عربی و اسرائیل هر چه زودتر برای صلح و مسالمت راه عاقلانه‌ای بیابند و بحکم عقل سليم که بعبارت دیگر همان « رئالیسم » فرنگیکار است عمل نمایند، و در راهی بیتفتند که مملکت کوچک ژاپن در شرق اقصای آسیا و کشور کوچک سویس در قلب اروپا اختیار کرده‌اند تا فراهم ساختن اسباب و وسائل رفاه و ترقی و تمدن و سعادتمندی ملت‌ها بیشان برای آنها مقدور باشد.

بدیهی است که مسئله مهاجرین فلسطینی مسئله بسیار نجی است ولی حاجی که حسن نیت و عقل و خردمندی در میان باشد بسیاری از مشکلات آسان می‌گردد و آیا نمیتوان قبول نمود که برای این مهاجرین بینواکه سالیان در ازاست با کمک سه‌میه‌های ممالکی از ممالک دنیا که بوسیله مؤسسه و کمیته بین‌المللی پناهندگان که من کنگش در همین شهر ژنو است و در سالهای گذشته نخست وزیر ما آقای امیر عباس هویدا عضو عالی مقام آن بود زندگی می‌کنند راه حلی پیدانمود که دنیا پسند باشد وزندگی و رفاه مادی و معنوی آنها را تأمین نماید.

سید محمد علی جمالزاده

شاید اگر عمر باقیماند و توفیق بار باشد این کتاب را که موضوع این مقاله است بدست بیاورم و بخوانم و قسمتهای سودمندی از آنرا بترجمه رسانیده تقدیم دارم که ان شاء الله در « یغما » بچاپ رسد و هموطنان ما بخوانند و خواه بای طبعشان باشد یا نباشد تأمل بیشتری در این مبحث مهم نمایند.

ما مسلمانان !

ای یهودی ، پایگاهی طرفه درخاور بگیر
از عرب‌ها تن بیفکن ، جان بیفشن ، سر بگیر
خانه‌هاشان را بروب و ، مرد هاشان را بکش
از سر زن‌ها و دخترها یشان معجر بگیر

گر عمر بیت المقدس را ز رومی‌ها گرفت
اینک آن اقلیم را از وارث عمر بگیر

لقمه لقمه دولت عثمانی از بهر تو شد
لقمه‌ای چون بلع کردی ، لقمه‌ای دیگر بگیر
از نهیب بی اساس روس‌ها خودرا میاز
راه را در بحر اسود بر بنی‌الاصفر بگیر

شرق بحر ابیض اکنون عرصه جولان تست
در یمین و در یسارت اسود و احمر بگیر

خواهد ارباب تو گردد مالک دریای روم
با زر و با زورش آن دریای پهناور بگیر
از یهودی‌های امربیکا و لندن ساز جنگ
وز یهودی‌های کشورهای دیگر زر بگیر

هجرت او لاد اسماعیل را از خانمان
سخت‌تر از ساره خود خواه برهادر بگیر

یادگار انبیا در مسجد اقصی بسوز
آتش اندر معبد و مقصوره و منبر بگیر

انهدام کعبه را می‌کرد سعد الدوّله سعی
بعد سالی هفت‌تصد آن کار را از سر بگیر

در نجف قبر علی بن ابی طالب بکوب
انتقام خیری از فاتح خیر بگیر

ما مسلمانان به کیش خویش کافر گشته‌ایم
داد پیغمبر ز ما نامردم کافر بگیر . . .

باستانی پاریزی

در خاک پاک

-۳-

شبی که خانه فرهنگی ایران در لاهور مجلسی به افتخار اعضاء (R.C.D) تشکیل داد، منهم خود رادر آنجا جازم. محلسی بود مرکب از چند تن از اولیای آموزش و پژوهش و سازمانهای اداری و اجتماعی و استادان دانشگاه تهران و چند تن از اهل ذوق و فن پاکستان.

وجه اشتراک این جمع - بقول آقای ذوالفقار علی رئیس انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان در لاهور - چیزی جزا نبود که همه نام خیام و سعدی و حافظ و مولانا را شنیده بودند و کم و بیش آذار آنها را می شناختند. وقتی یکی از صفحات موسیقی ایرانی شعر حافظ را میخواند اغلبی آن شعر را فهمیدند، و من به شوخی به ذوالفقار علی گفتم: گوئی روح حافظ بر فراز این مجلس که در لاهور - سی کیلومتری مرز کشمیر - تشکیل شده می رقصد و میگویند: به شعر حافظ شیراز می رقصند و می کویند!

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی!

منتها بجای ترکان سمرقندی ترکان اسلامبولی آمده بودند ولی آنها هم می خواندند و می فرمودند. در عالم غرب هم زبانها و هم ولایتی ها بهم مهر با تقریباً میشنوند، ایرانیان مقیم لاهور هر چند گاه یک بار جلساتی در خانه های خوددارند. یک دکتر پاکستانی بنام «دکتر سیال» به زبان فارسی بامناظه هار آشنائی کرد و به شوخی گفت: من و تو هم ولایتی هستیم؛ من تعجب کردم. معلوم شد به مصادق ضرب المثل قدیمی فارسی که «از یکی پرسیدند: اهل کجایی؟ گفت هنوز زن نگرفته ام! او هم مدت ها در آبادان در بیمارستان شرکت نفت کار میکرده و در آنجا بایک دختر خانم زیبای کرمانی آشنایشده و ازدواج کرده با این حساب او خود را همشهری مخلص میدانست. خانم که فامیل شفاذ ند کرمانی دارد دختر مرحوم معین الاطباء کرمانی و نوه حسین شاه جو پاری است . به این آشنائی شبی مهمان این خانواده مهر بان بودیم. در آنجا ایرانیان مقیم لاهور، خانم هنام، دکتر پناهی و خانم ، دکتر ادبیزاده و خانم یک دختر خانم ایرانی دانشجو در رشته طب ، یک دکتر خانم دانشجو در رشته مهندسی ، یک دانشجوی آبادانی ، و دانشجوی دیگری متخلص به «نوا» شرکت داشتند، آقای اصفهانی تاجر معروف ایرانی که فروش چای را در پاکستان منوپل خود کرده است نیز حضور داشت. جمعی کثیر از قضات و استادان و رجال پاکستانی نیز بودند.

درین مجلس سخنان جدی و رسمی به زبان انگلیسی و سخنان روزمره به زبان اردو زده میشد و شوخيها باشعار فارسی و ضرب المثل های ایرانی تزیین میافت.

درین مجلس قطعه شعری را که آقای نوا برای من تکرار کرد نقل میکنم :

بازار کورها

اینها که فرق خوب و بد اصلاً نمیدهند
 این چنته خالیان که بما جا نمیدهند؛
 فرصت بطلطیان شکرخا نمیدهند
 مهلت به بلبلان خوش آوا نمیدهند
 وقعي دگر به گفتهٔ شیوا نمیدهند
 چون امتیاز در و خزف را نمیدهند
 در انجمن باهل سخن جا نمیدهند
 جائی برای مرد سخن، کو در انجمن؟
 این جند های شوم دلزار بی هنر
 این زاغهای زشت بد آواز ذوق سوز
 این آبروی شعر و سخن ریز مردمان
 در و خزف یکیست به «بازار کورها»

* * *

پروفسور محمد باقر استاد ورئیس گروه آموزشی زبان فارسی دانشگاه پنجاب، رکن رکین ادب و ذوق فارسی در لاهور محسوب میشود. او تألیفات فراوان دارد که مهمتر از همه راهنمای شهر لاهور را میتوان نام برد و این به زبان انگلیسی است. کتب متعدد به فارسی چاپ کرده و دو نسخه از آن را بنام «تذكرة مخزن الغرائب» و «درفش کاویانی میرزا اسدالله خان غالب» به من مرحمت کرد. او هم چنین مدیر مجله‌ای قدیمی است بنام «اورینتل کالج میگزین» که بیش از ۳۲ سال است منتشر میشود و در واقع ارگان و از ارکان مؤسسهٔ شرق‌شناسی دانشگاه پنجاب بشمار می‌رود. زیر نظر این استاد، دیگران نیز کارهای تحقیقی خود را نشر میدهند چنانکه استاد بشیر حسین مرقعات ابوالفتح گیلانی را چاپ کرده است.

برنامه دیدار از آثار تاریخی لاهور بادکترا کرم شاه ترتیب یافت. برای اینکه موقعیت آثار تاریخی این شهر را از نظر زمانی تشخیص دهیم ناچاریم چند سطری از تاریخ لاهور—که در واقع دو میلیون پایی تخت شبه قاره بوده— تحریر کنیم. زیرا تاریخ پاکستان و هند تا قبل از تقسیم از هم جدا نیستند و هر چه گذشته مر بوط به هر دو مملکت بوده است.

آثار تاریخی پاکستان اغلب شامل قلعه‌ها و مساجد و قبور اقطاب است ولی کمتر امامزاده‌ای در این کشور اسلامی میتوان یافت. در واقع پاکستان تنها کشور اسلامی است که با وجود یکصد و چند میلیون جمعیت و ۹۰ هزار کیلومتر مربع مساحت، کمتر امامزاده‌ای دارد. آنها—برخلاف ما ایرانیها و عراقیها و شامیها برای زیارت خود هر گز امامزاده‌ای را بقتل نرسانده‌اند که بارگاهی بر مزارش بسازند و زیارتگاه کنند!

* * *

هندوپاکستان هر گز خطیری برای همسایه‌ها نداشته‌اند، نخستین آزمایشی که در این مورد شده است حمله جیپال پادشاه لاهور به طرف غزنی و افغانستان از طریق خیبر بوده است (م۹۷۹ = ۵۳۶۹) که درین لشکر کشی بر اثر سرمای شدید و کوهستان‌های سخت سپاه‌هند آسیب فراوان دید. هندیان زودسرما خور از ژنرال سرماشکست خوردند و سپاهیان غزنی راهها را بستند و جیپال ناچارش از در صلح درآید و مبالغ هنگفتی تقبل خراج کند.

جیپال پس از بازگشت به لاهور از تعهدی که کرده بود سپاه باز زد و بانتیجه سیکتکین سپاه خود را از تنگه خیبر گذراند و پیشاور را قبل از مرگ خود در چزع قلمرو غزنیان در آورد (حدود ۹۹۷ م - ۵۳۸۷) دنبالهٔ فتوحات او را پسرش محمود ادامداد و همانست که به روایتی

بار بهند لشکر کشید و تنها در یک فتح سو میان (۱۰۲۶ هجری) بیش از بیست هزار هزار میلیون) دینار غنیمت به مرأه آورد که در یکی از آنها شخص جیپال بود که در من یزید خراسان سلطان محمود او را به ۸۰ درهم فروخت! لاهور در سال ۱۰۲۱ هجری (م ۴۱۲) رسماً به تصرف محمود درآمده بود.

من وقتی از راه خبیر می‌گذشم و بالای هرتیه و تلی بر جی و قلعه‌ای و باروئی میدیدم که پناهگاه خان و قبیله و طایفه‌ای بوده است؛ درست در نظرم مجسم شد عبور سلطان محمود و تسليم کردن پی در پی این قلعه‌ها، و ایستادگی قلعه‌بانی که از فراز باروپائین نیامد و سلطان خواست به او التیماتوم بدهد که تا فردا اگر تسليم نشد چنین و چنان خواهد کرد، وزیر اول تیماتوم را نوشت در حالی که این شعر فردوسی در پایان آن بود:

اگر جز به کام من آید جواب
چنانش بکوبم بگرز گران
من و گرز و میدان و افراسیاب
که پولاد کوبند آهنگران
و سلطان چنان ازین شعر خوش آمد که از همانجا تصمیم گرفت از فردوسی که مطرود در گاه شده بود دلخوی کند. این داستان اگر راست باشد دلیل براینست که همان روزگاران هم قبایل این حدود علاوه بر پشتون به زبان فارسی هم آشنا بوده‌اند و این اشتباه است که ما تصور کنیم زبان دری به مرأه لشکریان محمود به هند رفته است.

من وقتی در لاهور بودم این حرف را از زبان پروفسور محمد باقر استاد و رئیس گروه آموزشی زبان فارسی دانشگاه بچاپ شنیدم که گفت: «به گمان من زبان فارسی خیلی پیش از اسلام و شاید در زمان کوشانی‌ها و توسط آنان به هند آمده باشد».

استاد گفت من برای این سخن فعلاً دلیل روشی ندارم ولی قرائتی هست که این نظر را تأیید می‌کند. بنده این داستان من بوظ به فردوسی را اینجا آوردم که آنرا لااقل به عنوان دلیلی براینکه شاید فارسی قبل از سلطان محمود در آن حوالی رایج بوده بشمار آورند.

غزنویان بعد از شکست مسعود در دندانقان (۴۲۹ هجری = ۱۰۳۷ م) به لاهور منتقل شدند و ابراهیم شاه و ارسلان شاه و دیگران تا حوالی یک قرن در آن نواحی براساس نانی که سبکتکین در کاسه شان ترید کرده بود به حکمرانی میپرداختند و من فرصت آنرا نداشتم که قلعه‌هایی مثل مندیش و نای رادر آن حوالی جستجو کنم، ولی این مسلم است که اینجا قلعه‌هایی بوده است که تن امثال مسعود سعد را در خود می‌سائیده آنجا که به زبان پارسی و شعر پارسی چون نای در حصار نای می‌نالیدند و ناله آنرا مردم می‌شنیدند و می‌فهمیدند تا اینکه با آخره لاهور را در (۱۱۸۶ هجری = ۵۸۲ م) به سلاطین غور سپردند و شهاب الدین غوری کسی بود که از لاهور خود را به دهلی نیز رساند هر چند بدست عشایر این ناحیه کشته شد.

قطب الدین ایلک جانشین علاء الدین از کسانی است که قبر او در لاهور قرار دارد و من ازین مقبره - که در دست تجدید ساخته‌اند - دیدن کردم. او مؤسس سلسله‌ای است که مملوکان از حوالی ۱۲۰۶ هجری (م ۶۰۳) در لاهور و دهلی تشکیل داده بودند. منار قطب در دهلی بنام او معروف است.

پای چنگیز در زمان فرار جلال الدین خوارزمشاه به حوالی سند میرسد ولی خوشبختانه فرات نمی‌رود. شهرت سلطان جلال الدین در هندوستان کمتر از ایران نیست. او بعد از اختلاف

و درواقع خیانت سردارانش در غزنه ، ناچار شد بهمند فرار کند ، او از راههای میان بر خود را به حوالی رود اتک رسانید که یکی از شبعتات سند است و نزدیکیهای راولپنڈی امر وزیر قرار دارد ، او وقتی خود را به کنار این رودخانه عظیم رساند و متوجه شد که چنگیز و سپاهیان مغولی در تعقیب او و در واقع در چند قدمی او هستند، کاری عجیب کرد: میگویند - البته از قول خود او روایت کرده اند - که زنان و فرزندان و مادر جلال الدین ازو خواش کرده اند - از جهت اینکه بدست دشمن نیفتنند - آنها را بقتل برساند و سلطان در اثر اصرار آنان، همه را به سند افکنده و درواقع خود را سبکبار کرده است! وسپس با اسبی نظری خوش به دریا زده و درست هنگامی به آن طرف رود رسید و مشغول خشک کردن نمد زین و لباس خود بود که چنگیز و سر بازانش درین طرف رود انگشت بدھان مانده بودند و گویا چنگیز درین حالت گفته بود : کاش فرزندی چون جلال الدین داشتم !

حکومت بر دگان ترک بر لاهور دوامی نداشت هر چند التتمعش تو انتهی بود تا زمان مرگ خود (۱۲۳۶ م = ۵۶۳۴ هـ) .) بر بیشتر نواحی شمال هند تسلط پیدا کند ، خلجان - خصوصاً علاء الدین - بکمک سپاهیان عشاير افغانی خود با پیر حمی تمام تو انتستند برای مدتی شورشیان هند را ساخت کنند ، این کار وقتی صورت گرفت که علاء الدین هزاران اسیر را با زنجیر در میدان دهلی زیر پای پیلان افکنده وسپس از کلمه های آنها - که له نشده بود - مناره هایی بر پا ساخت .

تیمور لنگ در سال ۱۳۹۸ (م = ۸۰۱ هـ) از طریق خبر عازم هندوستان شده و طبعاً اول پیشاور و بعد لاهور را بتصرف آورده است، سپس خاندان تعلقی ها را در دهلی بر افکنده و مدتی بعد با بود نواده تیمور تو افتست پادشاهان لودی لاهور را بر افکنده و بازار شهر را بسوزاند و شهر را یغما کند (۱۵۲۶ م = ۹۳۳ هـ) .

با پرسش همایون بزودی تا اگرها و دهلی پیش رفتند، و این همان همایونی است که وقتی در ۱۵۴۰ م (۹۴۷ هـ) از شیرشاه شکست خورد از بیان سند و سیستان خود را با ایران پناه داد . من شنیده ام در مزار شاه نعمت الله ولی شعری یادگاری بوده است که همایون هنگام فرار از طریق کرمان در آنجا بر دیوار نوشته بود والعهدة على الرأوى ، همایون پس از مرگ شیرشاه ، بکمک شاه طهماسب صفوی پادشاه ایران به هند بازگشت ، اما شش ماه پس از بازگشت، از پشت بام غلتیده به زمین افتاد و درگذشت (ژوئن ۱۵۵۶ م = ۹۶۴ هـ) . اکبر پسر او که تا ۱۶۰۵ (۱۰۱۴ هـ) بر هند حکومت رانده از مهمترین پادشاهان عصر مغولی است، آثار مهم تاریخی لاهور مربوط به زمان همایون و اکبر و اورنگزیز زیب و شاهجهان است .

امپراطوری هند در زمان این پادشاهان وحدتی عجیب یافت ، از دکن تا بنگال واذ دهلی تا لاهور همه یکدل و یک زبان - به مفهوم واقعی ، یعنی زبان فارسی - زیر لوای اینان بودند ، و لاهور پای تخت دوم آنها محسوب می شد .

در زمان سلطنت اکبر بود که برای نخستین بار رسم سوختن زنان بیوه هندو به مرآه جسد شوهرشان ، منسخ شد و اجازه داد زنان بیوه بتوانند مجدداً عروسی کنند ، در مجالس

او علمای اسلام و عیسیوی و هندو و بودائی حضور می‌یافتند و مباحثه می‌کردند.

جهانگیر پسرش که در ۱۶۰۵م (۱۰۱۴ھ) به حکومت رسید با «کتاب سیکی» اطرافیان خود را در لاهور به سفره حکومت دعوت کرد و این مثل کتاب معتقد‌نده بود، بدین معنی که وقتی عده‌ای از عشاپرست‌سیک با پسر بزرگش خسرو همراهی و طفیان کردند، دستور داد. ۷۰ تن از آنان را در خارج شهر لاهور بوضع خیلی فجیع و هولناکی هلاک کردند، یعنی امر شده‌همه را به سینخ کشیده‌ند!

جهانگیر شوهر همان زن نامدار ایرانی است که در تاریخ به نور جهان معروف و در ۱۶۱۱م (۱۰۲۰ھ) زمان شاه عباس بزرگ به ازدواج جهانگیر درآمده بود این زن در کارها نفوذ داشت و بالاخره در مورد انتخاب ولی‌عهد دخالت کرد و همین کار موجب توقیف جهانگیر شد، ولی نور جهان به لطف احبل او را از زندان فرزندان نجات داد. در زمان همین پادشاه است که واسکو دو گاما والبوکرک پای به سرزمین هند نهادند و کم کم بساط استعمار غربی درین کشور گسترده شد.

شاهزاده خرم بعد از مرگ پدرش (۱۶۲۷م = ۱۰۳۷ھ) به کمک آصف خان وزیر اعظم جهانگیر که دخترش ممتاز بیگم را بزنی خرم داده بود توانست بر برادرش شهریار و هم‌چنین حامی او نور جهان پیروز شود، خرم به عنوان شاهجهان بر تخت نشست و شهریار را کشت.

بنای معروف تاج محل فعلی را شاهجهان برای همسر خود ساخته که یک پارچه سنگ مرمر شفاف است و یک نمونه کوچک از آن (ماکت) در یکی از سالن‌های موزه قلعه شاهی لاهور وجود دارد.

در زمان شاهجهان حوزه قدرت او از تنگه خیبر گذشت و به کابل نیز رسید، و قندهار هم در زمان او تسليم هند شد. تخت طاووس را که در تاریخ معروف است برای همین زن و به قیمت شش کرور روپیه ساخت.

پسران شاهجهان در بستر بیماری پدر، بجان یکدیگر افتادند و درین میان اورنگ‌زیب از همه زرنگتر بود، او پسرش محمود و برادرش مراد، پدر پیر را دستگیر نموده بزندان فرستادند (۱۶۵۸م = ۱۰۶۹ھ) و در واقع هشت سال در زندان بسر برد.

اورنگ‌زیب تا ۱۷۰۷م (۱۱۱۹ھ) سلطنت کرد، معظم یکی از پسران او بر اوضاع آشفته مسلط شد در حالیکه دائمًا با سیک‌ها در جنگ بود و بالاخره نیز در لاهور بسال ۱۷۱۲م (۱۱۲۴ھ) درگذشت.

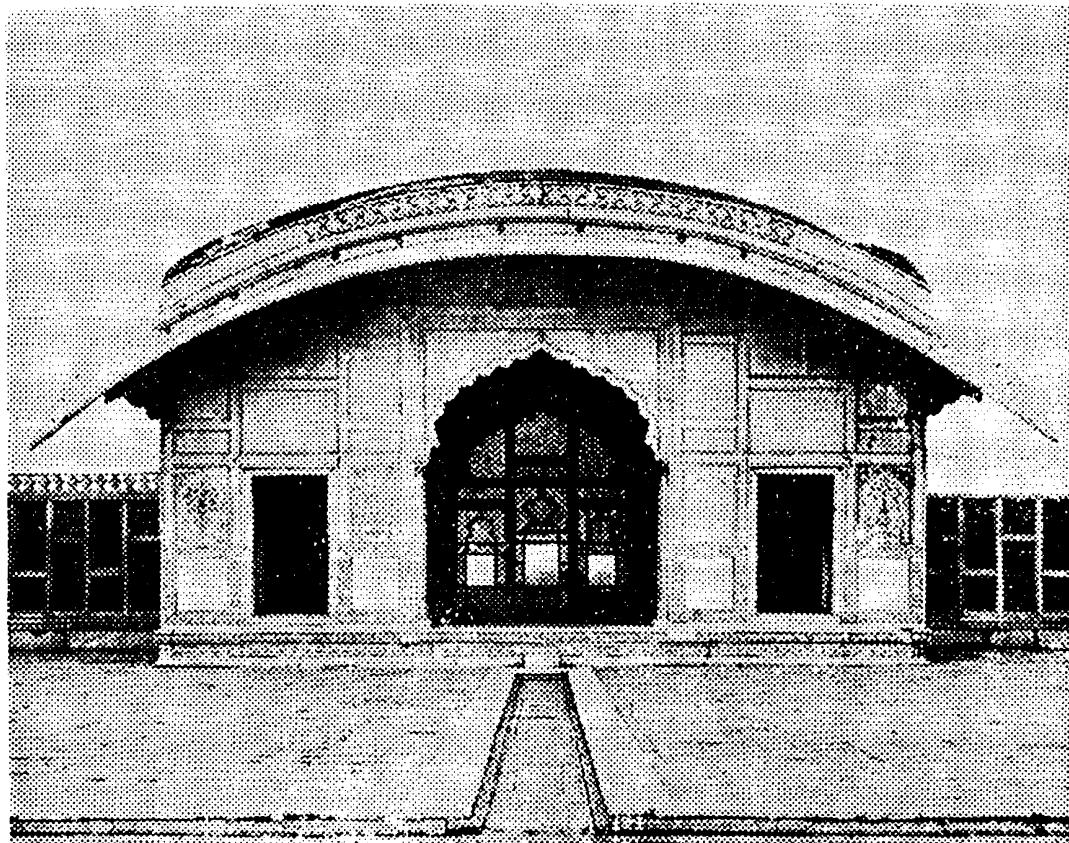
جهاندار شاه پس از وفات خسرو بالآخر محمد شاه در ۱۷۱۹م (۱۱۳۲ھ) به تخت هند جای گرفتند و این محمد شاه درحالی که سرگرم جنگ‌های داخلی و انتقالات و آشنازی‌های بسیار بود در ۱۷۳۸م (۱۱۵۱ھ) مواجه با یک سیلاخ بزرگ شد که از دره خیبر سرازیر گردید و آن سپاه نادر شاه افشار بود. بعد از بازگشت نادر حکومت بدست قبایل کوهستانها و خصوصاً سیک‌ها افتاد و لاهور مرکز آنان بود، کاخها و باغهای منقول از آن این‌قوم شد و پس از آن

احمد شاه ابدالی نیز خود را تاده‌لی کشاند (۱۷۵۷ = ۱۱۷۱ ه) و تنها سپاه طاعون بود که سپاه افغان را عقب زد.

ازین پس لاهور میدان ترکتازی سیک‌ها بود تامبازات انگلیس‌ها کار را برآنها تنگ کرد و بالاخره در سال ۱۸۴۶ م (۱۲۶۳ ه) انگلیس‌ها با دادن سیصد مقتول و دوهزار مجروح سیک‌هارا بیرون کردند و یک میلیون و نیم لیره غرامت جنگی از سیک‌ها گرفتند و در ازاء همین غرامت بود که سیک‌ها کشمیر را که جزو قلمرو مهاراجه بود به مبلغ یک میلیون لیره به راجه چوما فروختند و غرامت پرداختند.

حکومت انگلیس‌ها تا ۱۹۴۷ م (۱۳۶۷ = ۱۳۲۷ ش) دوام یافت تا درین سال شبه قاره هند به دوسر زمین پاکستان و هندوستان تقسیم شد و بنای تازه‌ای در تاریخ شبه قاره پدید آمد.

قلعه شاهی لاهور از بزرگترین و در عین حال زیباترین بنای‌های تاریخی عالم است با دیوارهای قطور و آجری محکم و برجها و تیراندازهای خاطره‌انگیز. این قلعه تنها برای دفاع نبوده، درست است که اطراف آن اطاقهای سر بازان و پاسگاه‌های است، اما در میان قلعه قصرها و باغهای دلپذیری است که شبهای رویا انگیز شاهجهان و ملکه نور جهان را بخود دیده است.

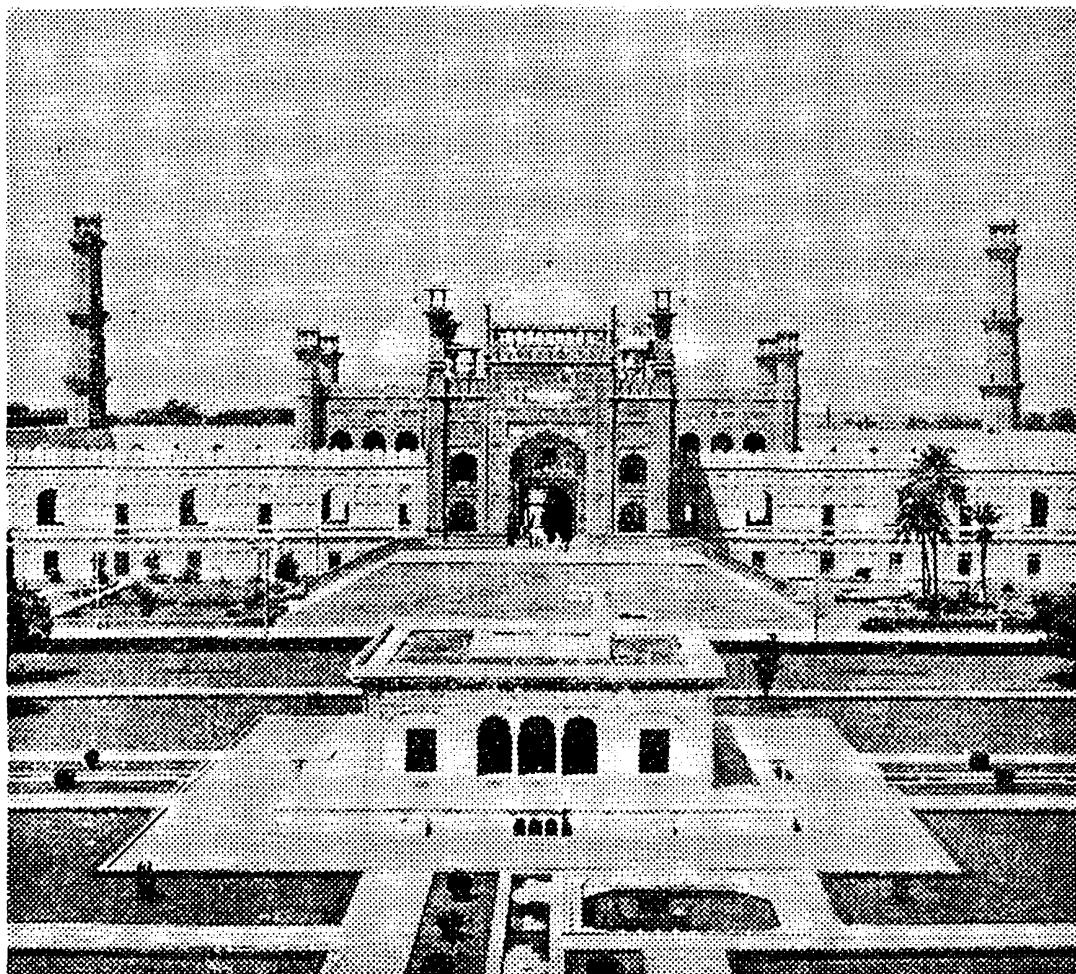


«نو لخه» در قلعه‌شاهی لاهور

همه نقش و نقاره‌ها مرمر در مرمر است!

نقاشیهای اطراف دیوارها بهسبک معروف به مغولی درواقع ایرانی عصر صفوی، همچنان زنده و تابناک باقی مانده.

برای دیدن آثار تاریخی لاهور مدت‌ها وقت لازم است ، من همانطور سرپائی ، درین قلعه دوازه عجیب دیدم که دردنیا نظیر ندارد یکی ساختمانی منفرد ، از سنگ مرمر سفید متعلق به شاهجهان (۱۶۳۲ = ۱۰۴۱) که درسینه آن سنگها ، با سنگهای مرمر رنگین - سیاه و سبز و قرمز و دیگر گونه‌ها - گل کاری و نقش و نگار کنده‌اند، بدین معنی که سینه سنگ مرمر "سفیدرا" با دقت وظرافت بریده و داخل آن سنگ مرمر رنگین بشکل گل و بوته‌هایه اند اما چنان دقیق که گوئی با قلم مو نقاشی کرده‌اند . این ساختمان که «نولخه» خوانده میشود در حکم دری یتیم درین قلعه باقی‌مانده، فقط چندجای مرمر هارا که با سنگهای قیمتی زینت داده بودند، در زمان تسلط سیک‌ها کنده شده و آسیب دیده: آخر در زمان تسلط سیک‌ها، این قلعه مرکز سپاه آنان بوده و این اطاقهای ظریف، محل سپاهیان و شاید هم آخرور اسبان شده بوده است. بازی روزگار است که گاهی قفسه‌های کتابخانه مسجد نیشابور را آخرور اسبان غزها



پادشاهی مسجد ، نمای آن تمام از مرمر سرخ است

قرار میدهد و طلبها به تیمار کردن اسباب وامی دارد و گاهی بناهای مرمری خوابگاه نورجهان را اصطبل سیکها می‌سازد.

بنای عجیب دیگر این قلعه، خوابگاه ملکه نورجهان بود، اطاقی زیبا که پنجره‌کم داشت و در آن که بسته میشد کاملاً تاریک می‌نمود. سقف آن را آئینه کاری کرده بودند، اما مهندس چه هنری بکار برده بود واقعاً قابل بیان نیست: سه‌چهار لامپ بر قی رنگین را مأمور مر بوته در دست خود گرفته روشن می‌گرد و می‌چرخاند، نور رنگین که به سقف می‌تافت ستارگان رنگین رؤیائی را در حالی که گوئی در آسمان می‌چرخند مجسم می‌نمود، با تغییر رنگ چراغها، کیفیت گردش ستارگان و نور پاشی آنها تغییر می‌کرد. به همیچو جه نمی‌شود با قلم، این منظره سحرآمیز را مجسم کرد، باید فیلم برداشت و نشان داد.

همه هنر در آئینه کاری سقف این خوابگاه است. گویا، در شب‌های خاص، شمعهای رنگین را روشن می‌کردند، و در پرتو لرزش شعله شمعها، تابش و گردش ستارگان در سقف این اطاق سحرآفرین، خواب به چشم ان ملکه نورجهان می‌آورده است.

* * *

پادشاهی مسجد، یا مسجد پادشاه نیز از شاهکارهای صنعت معماري لاهور محسوب می‌شود. این مسجد توسط اورنگ زیب حوالي سالهای ۱۰۸۴-۱۰۸۵ (۷۲۳-۷۲۴ م) ساخته شده و روکار آن تماماً با سنگ مرمر قرمز رنگ است و این سنگهارا چنین یک رنگ و یکنواخت از کجا آورده و درین مدت کوتاه تراشیده‌اند، خود از عجایب است. در میان این مرمرهای سرخ، گل و بوته‌ایی با مرمرهای رنگین دیگر، خصوصاً سفید، پرداخته‌اند، چنان‌که گوئی یک قلمکار نقاشی است. تا انسان نزد و دقیق نشود نمی‌تواند تصور کند که این تابلوها نقاشی نیست و سنگ‌مرمر سفید و سیاه و رنگین است. تحریر من ازین است که با چه وسائلی و چه نقاشانی طرح اولیه این آثار را ریخته‌اند؛ و کدام بودجه این مجموعه آثار عظیم را به وجود آورده؛ چندان‌که امروز و بحال نخستین در آورده و یکی دو جا که تعمیر کرده‌اند، ناشیگری کارگران امروزی در برابر هنر گذشتگان سخت آشکار و چشم گیر است.

ناتمام

ایرج افشار

هفت بند سفر مشهد

سه روز از روزهای اسفندماه را در مشهد گذراندم . با دانش پژوه اتفاق سفر پیش آمد و در خدمت دوستانی چون محمود فرخ ، عبدالله فریار ، مدرس رضوی ، علی‌اکبر فیاض ، غلامحسین یوسفی ، جلال متبینی ، تقی بیشن ، کاظم مدیرشا نجی ، علیرضا مجتهدزاده ، محمد واعظ زاده ، احمد گلچین معانی ، احمد علی رجائی ، جعفر زاهدی ، رحیم عغیفی و محمود رامیار ساعات به تنی و خوشی و پرازفیض گذشت.

-۹-

مزار فردوسی را که به همت انجمن آثار ملی به سامانی شایسته دوباره سازی شده است و در سفرهای پیش فروافتاده و ترک دیده دیده بودم زیارت کردم . بنای معروف به هارونیه را که به اقرب احتمالات مزار غزالی تواند بود و ویرانه افتاده بود در حال مرمت دیدیم . هارونیه نزدیک مزار فردوسی است.

این بقعه را سازمان ملی حفاظت آثار ملی در دست تعمیر گرفته و کاری ارزشمند و در خورد تحسین به سر انجام خواهد رسید . خوشبختانه در ترکیب قدیم آن تصرفی نمی‌کنند.

-۱۰-

نشریه مفید دانشگاه مشهد با مقاطعی خواندنی به مناسبت یاد بود صدمین سال حاجی ملاهادی سبزواری که در اسفند ۱۳۴۷ نشر شده است بدستم رسید . راستی مایه شادمانی است که حوزه‌های علمی جدید ولایات رونق و نظامی دارد و راههای نو به افقهای ابرآگین علم می‌کشد .

گوئی حکیم سبزواری ، متعلق به خراسانیان است . یادنامه‌اش را دانشگاه مشهد تدوین کرده و شرح منظومه اوراد انشمندی زاهد و گرامی از دانشیاران دانشگاه معقول و منقول مشهد که خود خراسانی است ترجمه و تفسیر گونه کرده و در دوم مجلد از آن انتشار یافته است و مجلدی دیگر در دست طبع و نشر است . مهدی محقق هم که قسمتی از منظومه و شرح منظومه را با کمک دانشمندی ژاپونی - امریکائی بنام (ایزوتسو) در تهران به طرزی فرنگی به طبع رسانیده از خراسان است .

-۱۱-

اسم مشهد به خط لاتینی را به سه صورت دیدیم . با نک سپه مشد Mashad (بدون هاء) بر سر در خود نقر کرده و دانشگاه معقول و منقول ظاهرآ برای آنکه «ه» را خوب جلوه بدهد بر پشت نشریه چنین نوشته است Mash-had .

اگر به خیال تصحیح این صورت برآمدند طبیعاً کلمه Publication را هم به تغییر دادنی خواهند دانست .

۴

در کتابخانه استاد شعرای خراسانی، محمود فرخ، قریب دویست و پنجاه نسخه خطی دیدم. اغلب دیوان شعر و کتب ادبی و تاریخی بود و معلوم که با ذوقی حاصل و دیدی معین جمع آوری فرموده است. سفر نامه امین‌لشکر و سفر نامه اعتماد نظام و کنز الملوك شوستری (با خاتمه‌ای در تاریخ شوستر) و رساله‌ای از عبدالله بهابادی از نسخه‌هایی است که در کتابخانه دیگری ندیده‌ام.

رساله بهابادی مزیت دیگری عم دارد و آن اینکه به خط خود مولانا عبدالله است، یعنی صاحب حاشیه مشهور به ملا عبدالله.

پشت نسخه‌ای خطی استاد فرخ دویستی از وثوق‌الدوله درباره ملک‌الشعراء را نوشته است که چون خیال می‌کنم چاپ نشده است اینجا نقل می‌کنم:

آقای ملک به فرم هنگامه نمود	یک روز دوانقلاب در جامه نمود
آقای ملک کلاه و عمامه نمود	ashxas d-ker kala-ka-la mi-kardند

۵

فرخ با عده‌ای از شعراء مکاتبه منظوم دارد و مجموعه‌ای از اخوانیات خود را چند سال قبل ضمن «سفینه فرخ» نشر کرد و بسیار مطلوب واقع شد. پس از آن اشعاری را که درین زمینه میان او و دیگران رد و بدل شده با خرم‌مجموعه خود الحاق کرده است. مثل قصیده‌ای که پدرم بدرو فرستاده یا قطعه‌ای که اخیراً حبیب یغمائی ارسال داشته است.

همین روزها، شهریار از تبریز قصیده‌ای برای فرخ فرستاده بود که در دفتر اخوانیات نقل شده است و بنده از آنجا پنج بیت ممتازش را در اینجا نقل می‌کنم:

خبر از کوی تو می‌آوردم باد هنوز	فرخ با تو دلم ساخته با یاد هنوز
پیرم واژ تو همان ساخته با یاد هنوز	درجوانی همه با یاد تو دلخوش بودم
لب همه خامشیم دل همه فریاد هنوز	دارم آن حجج‌جوانی که زبان بنده نست
خود غم آبادم و خاطر فرح آباد هنوز	فرح خاطر من خاطره شهر شماست
من همان ماتمی ام در غم استاد هنوز	بیست سال است بهار از سرما رفت‌و‌لی

۶

اداره آستان قدس رضوی امور فرهنگی خود را گسترش داده است. کتابخانه وزیری را دریزد و کتابخانه‌های هنری را در کرمان پذیرفته، گنجینه‌کم نظیر قرآن را به اسلوبی خوب تزئین و منظم ساخته، فهرستی از دست فاضل گرامی آقای گلچین معانی از آنها منتشر کرده، نشر مجله آستان قدس را با مدیریت فاضل عزیز آقای بینش منظم نموده و مقالات آن را ممتع تر ساخته، بالاخره دکتر احمدعلی رجائی شاعر توانا و دانشمند پرمایه را بر رأس امور فرهنگی آنجا مستقر کرده است.

دکتر احمدعلی رجائی قرآن‌های ترجمه‌دار فارسی قدیم را که در گرد و خاک قرون آرام گرفته بوده است از اینبارهای متروک بیرون کشیده و با چند داشجیوی دلسوز ادبیات به مرتب

کردن مشغول شده است. آنها را بسته به اهمیت (خواه از حیث خط و تذهیب و هنر و خواه از حیث زبان فارسی و احتوا ابر لغات قدیم) دسته بندی می کند و قصد دارد که با تهیه مقدمات و وسائل لازم به تدوین فرهنگ لغات فارسی قدیم الاستعمال برای قرآن بپردازد. شاید تعداد این قبیل قرآنها به سیصد چهارصد می رسد. بنده فراموش کردم که تعداد دقیق آنها را سؤال کنم. نیتی است بسیار والا و همتی بلند و ستودنی که باید هر ایرانی و مسلمانی ازو قدردانی کند. ضمناً پیر نیای نایب التولیه را هم دعا گو باشد که رجائی را بدین منصب منصوب فرموده است. پیر نیای خوب ملتفت است که اگر قسمتی از عایدات آستانه صرف امور علمی کشور بشود کاری شده است بجا و مورد رضایت ولی خواه حضرت ثامن الائمه (ع).

_٧-

چون نیت پیر نیای خیرست در توفیق بروی او گشوده شده واژای دوپوش گنبدشتر واری قرآن و کتاب واوراق قدیم در چند کیسه به دست آمده است. علی الظاهر این کیسه هارا به هنگام یکی از هجمومهای تاریخی در آنجا مخفی کرده بوده اند. مقدار این کتب و اوراق که تقریباً همه اش قرآن است زیاد است. رجائی می گفت یکی از کتب این مجموعه دیوان عربی از شاعری به نام عمامی است که در چهارصد و کسری می زیسته است.

جواهر کم نظر این «گنج» بیست و شش پاره از قرآن به خط و تذهیب عثمان وراق که در قرن پنجم تحریر و تذهیب و تجلیل شده. ازین سی پاره، دوپاره در جزء کتابخانه آستان الغزنوی است قدس موجود بوده و بیست و شش پاره اخیر آن را به سرحد کامل شدن نزدیک کرده است.

تذهیب این قرآن بسیار عالی و در درجه اول است. آقای رجائی می فرمود این وراق از مشاهیر مذهبان عصر خود بوده است و اثرش گواهی بسیار روشن.

جلدهای این سی پاره از همان عصر کتابت است و با نقوش هندسی عصری و بسیار گیر نده. تذهیبها در هر یک از مجلدات نقشی خاص و طرزی بدیع دارد و تلالوی طلای آن چشم را خیره می کند. این قرآن به دستور شیخ الرئیس سید ابو جعفر محمد عبدالوس تهیه شده است. جزوی از قرآن دیگر دیدم که در ۶۱۱ وقف مسجد منیعی نیشا بور شده بوده.

دو جزء از قرآن که با عنقاد آفای رجائی قدیم ترین قرآن مورخ موجود در ایران است به قطع جیبی ازین گنج بدت آمده است که در سال ۲۲۱ کتابت و تذهیب شده است.

این چند کلمه به هیچ وجه گویای مزا ایا و خصائص گنجی نیست که در آستانه پایدار مانده است. باید از جناب پیر نیای و استاد رجائی خواست تا هر چه زودتر تشنگان این نوع مطالب را با نشر رساله ای سیرا ب کنند.

این مختصر در طیاره «هما» قلمی شد. زیرا صندلی مجزائی نصیبم شد و از مصاحب دلپذیر و آموزنده محمد تقی مدرس رضوی و محمد تقی دانش پژوه بی نصیب ماندم.

محمود حکیمی
وکیل دادگستری

پتروشیمی در اقتصاد آینده ایران

حدود پانزده شانزده سال پیش (ژوئن ۱۹۵۵) که برای یک رشته مطالعات در امور اداری صنعت نفت از طرف کنسرسیوم پس از اعاده وضع، به انگلستان رفتم با تسهیلات و امکاناتی که در پالایشگاههای شرکت نفت شل در کشور مزبور برای نگارنده فراهم گردیده بود ضمن مطالعه در بخش‌های کوناگون رشته یاد شده از آغاز موضوعی بنام پتروشیمی توجهم را بخود جلب نموده و با وسوسای که انگیخته بود دائماً متوجه بودم در فرستی در آن موضوع نیز اطلاعاتی دلخواه کسب کنم.

تصادفاً بخت یار شد و پس از پژوهش و بررسی که در این مهم بعمل آمد چکیده آنچه که دریافته بودم بصورت گزارشی طبق معمول به اداره متبوع خود فرستادم. صنعت پتروشیمی در آن زمان در انگلستان صنعت نوباب و نورسیده‌ای بود. چنانکه خوانندگان محترم مستحضر ند اساساً صنعت پتروشیمی در جنب صنعت نفت عمر چندانی ندارد. در گزارش مزبور بطوریکه ذیلاً ملاحظه خواهند فرمود نگارنده فوائد و مزایای این صنعت را بر شمرده یادآور شده‌ام ترتیبی داده شود که طرح ایجاد صنعت پتروشیمی نیز در صنعت نفت ایران عملی گردد.

چندی قبل که می‌جتمعات پتروشیمی در خارک و آبادان و شاهپور طی تشریفات رسمی افتتاح واین صنعت عملاً وارد فعالیت گردید، با توجه به این نکته که پدیده پتروشیمی در اقتصاد آینده ایران چه نقش مهمی خواهد داشت شاید شعبی که به نگارنده در این باره دست داد بوصوف نباشد.

اینک ترجمه اجمالی گزارش مزبور که متن آن به انگلیسی و رونوشت آن نزدنگارنده است در زیر بنظر خوانندگان گرامی میرسد.

این گزارش منحصراً به صنعت پتروشیمی و فرآورده‌های آن اختصاص دارد. غرض این است که تصویر کاملی از صنعت پتروشیمی در این گزارش مجسم سازم و ضمن بیانی از سوابق این پدیده جنبه‌های دیگر آن نیز بازگو نمایم.

پتروشیمی در این کشور در زمان حاضر شتابزده همراه با صنعت نفت بعنای کودکی که یک شبیه ره صد ساله می‌ورد، در حال رشد و گسترش است. مصرف فرآورده‌های پتروشیمی در بازارهای داخل و خارج کشور مدام رو به تزايد و منحنی تقاضا پیوسته حرکت صعودی طی می‌کند. میزان سرمایه‌گذاری در این صنعت همواره افزایش می‌یابد و شرکت‌های نفتی با بالابردن میزان تولید سعی دارند بموضع بازارهای تقاضا راجوا بگوئی نمایند. برای مطالعه در سوابق پتروشیمی باید بیست سی سال به عقب برگردیم. اولین شرکت که در انگلستان

بدین منظور تأسیس یافته شرکت سهامی پتروشیمی پارتنینگ تن واقع در بخش پارتنینگ تن بوده است سپس بر اثر اقبال روز افزون مصرف کنندگان به فرآورده های پتروشیمی شرکت نفت شل که معظم ترین شرکت نفتی این کشور است اقدام به تأسیس شرکتی بنام شرکت تولیدی شیمیائی مینماید که در حقیقت هسته اصلی صنایع پتروشیمی در انگلستان بشمار است . پس از ایجاد شرکت یاد شده ، بر اثر رونق بیسابقه بازار مصرف فرآورده های پتروشیمی سرمایه آن بمیزان قابل توجهی افزایش داده میشود و سایر شرکتها از قبیل شرکت سهامی پتروشیمی پارتنینگ تن که واحد پیشو این صنعت در انگلستان محسوب است به شرکت مزبور ملحق شده و بعداً کلیه شرکتهای پتروشیمی در یکدیگر ادغام گردیده اند . اکنون واحدها و مجتمعات پتروشیمی در انگلستان مساحتی را نزدیک به یک میلیون و سیصد هزار هکتار مربع در بخش صنعتی پارتنینگ تن زیر تأسیسات خود دارند و جمماً بالغ بر ۱۳۰۰ نفر کارگر و کارمند که ۱۳۵ نفر شان زن هستند چرخ عای این صنعت شکفت را می گردانند .

مواد اولیه مصرفی واحدها از نفت خام و گاز طبیعی تأمین میگردد . گنجایش مصرفی مجتمع پتروشیمی شل واقع در محل مذکور دروضع موجود تقریباً صد هزار تن در سال می باشد ولی چنانکه مرقوم رفت نظر به ازدیاد روز افزون مصرف قرار است هرچه زودتر اقدام به توسعه دستگاه های مجتمع مزبور شود بدین منظور از هم اکنون مقدمات کارفراره گردیده است . در حال حاضر قریب ۷۵٪ تولیدات آلتی مصرفی مردم فرآورده هایی است که از نفت بدست می آید با توجه به اینکه بیش از چهل سال نمی گذرد که اولین فرآورده های پتروشیمی وارد بازار گردید تأثیر شکرف این پدیده را در اقتصاد آینده کشورها از نظر نمیتوان دور داشت . بشر اکنون قادر است از گاز نفت که روزی برای آن ارزش قائل نبود موادی نظیر پلی اتیلن ها اشیاء نایلونی و اجنباس پلاستیکی و همچنین صدها نوع محصولات دیگر برای رفع نیازمندی های خود در پتروشیمی تهیه نماید . بطوری که میدانیم زادگاه پتروشیمی کشورهای متعدد آمریکاست و دستربابی به این پدیده مانند سایر اکتشافات بشری نتیجه پژوهش های مستمر و اثر کار شبانه روزی پژوهشگران مشتق است . براساس آمار موجود ۹۰٪ فرآورده های پتروشیمی ، صادره بیازارهای جهان محصول صنایع پتروشیمی آمریکاست ورقای اروپائی هنوز توانسته اند با قدرت عظیم تولیدی صنعت پتروشیمی آمریکا رقابت نمایند .

پتروشیمی همه جا پاسخگوی نیازمندی های افراد است و به موازات پیشرفت این صنعت فرآورده های آن در زمینه های گونا گون زندگی بشری جایگزین سایر مواد گردیده ، در خانه و صنایع کشاورزی بتدریج در آینده بهر چیز بنگریم نشانی از پتروشیمی در آن خواهیم دید . فرآورده هایی که تا کنون از پتروشیمی بدست آمده و مصارف مختلف دارند بقرار زیر است :

حلال ها: ترکیباتی هستند که مواد دیگر را در خود حل می کنند مانند آستن و اتیلن آلکل . از آستن آستراتریون ولاک ناخن بدست می آید و از اتیلن آلکل روغن جلا ولاک آلکل .

شوینده ها: اعم از پودرهای شوینده و صابون مصنوعی وغیره . لازمست یاد آور شود که میزان مصرف شوینده هایی که از پتروشیمی تهیه میگردد در انگلستان بتدریج زیاد شده و اکنون نسبت بانواع صابونها رقم مصرفی قابل ملاحظه ای را تشکیل میدهد . مواد رطوبتزا و رنگهای مصنوعی پارچه فیز باید بمواد فوق اضافه نمود .

پلاستیک‌ها و الیاف‌ها : پلاستیک‌ها بشکل‌های گوناگون بدهست مصرف کننده می‌رسد. اشیائی که از پلاستیک ساخته می‌شود روز بروز زیادتر می‌گردد. کاغذ‌های شفاف بسته‌بندی، انواع فیلم‌ها، روکش سیمه‌ها و ظروف مختلفه از این قبیلند. از ترکیب الیاف مصنوعی و مواد چوبی پارچه‌های لباس تهیه می‌گردد که جنس آنها بسیار دیرپا و با دوام است.

لاستیک مصنوعی : تهیه‌لاستیک توئی و روئی اتومبیل از لاستیک مصنوعی، مصرف لاستیک طبیعی را بسیار کم کرده است. اکنون در صنعت و موارد گوناگون دیگر از لاستیک مصنوعی، استفاده می‌شود و در مصرف لاستیک طبیعی حتی‌الاکان صرفه جوئی بعمل می‌آید:

خدمت پتروشیمی در کشاورزی: آمونیاک و کودهای شبیه‌ای از مشتقات گاز نفت است که در صنعت پتروشیمی تولید می‌گرددند. سوم ضدآفات‌گیاهی از آروماتیک بدهست می‌آیند که محصولی است از پتروشیمی. ماده (دی-دی) خاک زراعتی را از هر نوع آفات پاک و مصون می‌سازد و بالاخره گلیسیرین محصولی دیگر از پتروشیمی در خدمت کشاورزی است. گندزدایها، ضد یخها و همچنین تعداد زیادی از داروهای پزشکی نیز باید در شمار فرآورده‌های پتروشیمی آورد و تی‌پل یکی دیگر از محصولات معجزه گر این صنعت است که خدمت ارزنهای به خانواده‌ها در حفظ و نگهداری مواد خوراکی می‌نماید.

اکنون رشد و پیشرفت این صنعت در انگلستان بجاجی رسیده که در هر یک از پالایشگاه‌ها که در سرتاسر این کشور پراکنده‌اند تأسیسات و مجتمعات پتروشیمی وجود دارد و محصولات پتروشیمی در بازار گانی خارجی انگلیس جای پر اهمیتی را داراست.

پیشرفت و گسترش پتروشیمی در انگلستان، نتیجه کوشش شبانه روزی سالهای پس از جنگ است و افزایش روزافزون تولید و مجتمعات آن ثمره سرمایه‌گذاری‌های کلان که اکنون میزان آن بالغ بر پنجاه میلیون لیره در این صنعت گردیده است.

به‌امید آنکه هرچه زودتر طرح ایجاد صنعت پتروشیمی در صنعت نفت ایران نیز وارد عمل گردد.

عبدالحسین وجданی

خاطرها

(۸)

واما داستان سرباز یهودی بنده :

آغاز بهار ۱۳۱۴ بود که به سمت افسر سوار وظیفه به «هنگ سوار فاتح» (سلطنت آباد) مأموریت یافتم . چون در سوارکاری و فنون سپاهیگری فی الجمله استعدادی داشتم پس از یکی دو ماه فرمانده «اسواران» شدم .

هر گز به پیروی از رسم متناول در سربازخانه ، زبان به دشنامه‌های رشت نیالودم و هیچ سربازی را مورد ضرب و شتم قرار ندادم و به اصطلاح «ظامانمه انصباطی» ، «تبیه بدنه» نکردم ، ولی «پفیوز» و بی عرضه هم نبودم .

وقتی فرمانده اسواران شدم نخستین کاری که کردم این بود که سربازان «قاچاق» و «از زیرش در رو» را به کار شاق «خدمات صحرائی» و تمرینات «سواری بی رکاب» و تیراندازی با تفنگ‌های «چموش لگد زن» و مسلسل‌های سبک و سنگین و «نظافت اسلحه» و بالاخره تیمار و خدمت ستوران واداشتم .

من از «کلنجار رفتن» و «چک و چانه زدن» ، فرمانده گردان با «کریم بک» و کیل باشی (سرو گروهبان) اسواران چهارم برس «احصائیه» ، (آمار) و تعداد سربازان «حاضر به خدمت» — که همیشه کریم بک کسر می‌آورد — می‌دانستم که بسیاری از سربازان «پسر حاجی» و منع به کریم بک کرامتی می‌نمودند و خراورا نمل می‌کردند و بهر تقدیر ارادتی می‌نمودند و سعادتی می‌بردند ! دیگر راحت و آسوده ، هیچ وظیفه‌ای نداشتند و پاک «یخلاء» * بودند . در سربازخانه چون خدای خانه «کیا بیما» و بارگاهی داشتند و در سلطنت آباد سلطنت می‌کردند ، که «منع به کوه و دشت و بیابان غریب نیست ..»

چنانکه عرض کردم هر بامداد پیش از آغاز مراسم نیایش ، که همه واحدها به صفت می‌شدند فرمانده گردان گریبان کریم بک را سخت می‌گرفت که «چرا کس نفرداری؟» سرانجام کریم بک چاره‌ای اندیشید و هنگامی که فرمانده گردان کار رسیدگی به احصائیه اسواران سوم را تمام کرده بود و می‌خواست به اسواران چهارم پیردازد ، کریم بک یک دسته بیست و چهار نفری از هاشم بک (و کیل باشی اسواران سوم) به عاریت گرفت و آنان را خموشانه و آهسته در آخر صفت اسواران خود تعییه نمود و چون فرمانده گردان شمردن سربازان را آغازید ، کریم بک برخلاف اصول انصباط نظامی — که در آن زمان سخت حکم‌فرما بود — خنده فاتحه‌ای سرداد و گفت : «جناب سروان ، بی خود رحمت نکش ، بجان خودت امروز زیادی آوردم ! راستهم

* یخلاء (به ضم اول و سکون دوم) اصطلاحی است عامیانه ظاهرآ از مصدر ترکی «یو خلاماخ» ، معنی خوابیدن . یخلاء بودن کنایه از تکلیفی نداشتن و تن آسان بودن است .

می گفت ، این بار کریم بک هفده نفر اضافه داشت ! فرمانده گردان از این چشم بندی حیرت زده ساکت ماند و در فکر فرورفت .

کریم بک با احترام نظامی ولحن معذرت خواهی افزود : « جناب سروان ، باور کن من همیشه خجالت زده شما بودم که کسری داشتم . امروز الحمد لله رو سفید شدم . حالا این هفده نفر اضافی را بگذار به حساب کسری های سابق ! از فردا هم خیالت تخت ، قول میدم زیادی بیارم که کسری نیارم !»

باری همین احصائیه بود که موجب شد بندۀ سربازی یهودی را در اسواران خود کشف کنم ! سربازی وظیفه به نام « یونس » که اسمش در دفتر تشکیلات بود و هنگامی که « حاضر غایب » می کردم چون اسم او را می خواندم آهنگ رسای « حاضر » که به شیوه سربازی بمنتهی و بریده از بین گلو برمی خاست ، گوشم را کرمی ساخت ، ولی چون مرحله تطبیق احصائیه با « نفرات حاضر به خدمت » پیش می آمد از سرباز یهودی خبری نبود ! یاللهم جب ! « هر گز حدیث حاضر غایب شنیده ای ؟! ». سرانجام بانگ برآوردم که « یونس به پیش ! » معلوم شد یونسی در کار نیست ، بلکه سرباز وظیفه ای از جانب « جواد بک » و کیل باشی وظیفه داشته است که به جای سرباز یهودی دعوت بندۀ را به صوت جلی « لبیک » گوید ! چون کسی پیش نیامد فریادی سهمگین تر برآوردم ! « پس این یونس کجاست ؟! ». جواد بک « دست بالا » – یعنی با سلام و ادائی احترام نظامی – آهسته در گوشم گفت : « سرکار ستوان ، این سرباز ، سلمونی اسوارانه ». بالاخره دانستم که یونس سلمانی هست ولی نه سلمانی اسواران ، بلکه در شهر دکانی دارد و با خیال آسوده به کار و کسب خود مشغول است . پس به و کیل باشی سخت گرفتم و عرصه را بر او تنگ کردم که یونس را ، اگر در شکم ماهی هم باشد ، تا نیمروز حاضر کند .

یونس آمد ، اما چه یونسی ؟ با آن که بیش از یک سال بود که خدمت می کرد (بی خشید) ، که خدمت نمی کرد) حتی خبردار و سلام نظامی و به چپ چپ و به راست راست راهنمی دانست پناه بر خدا که آن سرباز وظیفه به یمن رشوت ازانجام دادن هر وظیفه سربازی سرباز زده بودا جثة ریزش در لباس گل و گشاد سربازیش ، که نو و دست نخورده مانده بود ، غرقه بود و بر عکس ، کلاهش نوک سرش بود . زیرا کله ای بس گنده و بی قواره داشت و هیچ کلاهی به سرش نمی رفت ! کمر بند و مج پیچ هایش شل وول و بند پوتین هایش باز بود . سرش را به زیر افکنده بود و ریز می لرزید و پیاپی آب بینی اش را بالامی کشید .

گفتم : « یونس تا حالا هر چه یخلابودی بس ! باید از همین دقیقه مثل این سربازها خدمت کنی ، جمعه ها هم دیگر من خصی خبری نیست ، در سرباز خانه می مانی و همه بجهه هارا سلمانی می کنی ، فهمیدی ؟! یونس که تا آن لحظه ساکت و خاموش مانده بود : یکباره به نطق درآمد و به ناله گفت « وای برم من ؟! ».

نخست اسبی چموش و بدقلق به او تخصیص دادم و گفتم : « این اسب سواری تست و تیمار آن هم با خودت است . همین الان هم آستین هارا بالابزن ، قشورا بگیر و مشغول شو .»

یونس قشورا گرفت و نزدیک اسب شد ولی اسب خیزی برداشت و نهیبی سخت باورفت .

یونس مانند سوسک به دیوار چسبید ، ورنگ از رخسارش پرید ، عرق سرد بر پیشانیش نشست

وبار دیگر نالهای سرداد : « وای برم ! »

یونس که به رشوه دادن خو گرفته بود و راه ورسم این شیوه را نیک می دانست، با چشم‌انی اشکبار التماس کرد که : « سرکارستان اجازه بدین برم از چمدونم یک کمی قند برآش بیارم ». رفت مشتی قند آورد و با احتیاط و رعایت صرفه جوئی کامل یک حبه قند در کف دست گذاشت و تعارض کرد و به زبان خوش و ملایم گفت : « بیا حیون ! .. بیا ! .. اینم شیرینی تو ! .. » خلاصه آن که آن اسب گرگ منش را چون بره رام کرد !

در آموختن فن سواری چنان استعدادی از خود بروز داد که مایه حیرت همگان شد ! با همان اسب ناجنس و ناساز کار چون پرندهای سبک بال ازموانع بالا بلند جستن می کرد. چنان اسب را برمی ایگیخت که گوئی قصد برشدن به کره ماه را دارد !

« گرم گرداند فرس را آنچنان که کند آهنگ اوچ آسمان »

برای تعلیم تیراندازی نیز نخستین بار که تفنگ جنگی به دستش دادند لرزه برانداش افتاد و باز « وای برم » را سرداد ، اما چون تشخیص داده بود که دیگر راه گریزی نیست ناگزیر تن به کار می داد . تفنگ را با دست لرزان از « گروهبان تیر » ستاند . از هیبت آن سلاح آتشین در تب و تاب بود و زیر لب دعا می خواند :

یارب این آتش که در جان من است سردن کن انسان که کردی بر خلیل

در تیراندازی نیز چیره دستشده به حدی که در حال تاخت بر زین اسب می ایستاد و از بر چندین بادکنک ، دو تک میراند و همه را به تیر میزد . خلاصه آن که سر بازی و چالاک از آب درآمد و من نیز کینهای که از او داشتم از دل پاک زدوم و دیگر اورا تنبیه نمیکردم .

روزی جمعه که نوبت کشیک (نگهبانی) من در هنگ بود به بچه های اسواران گفت که یکایک برونده نزدیونس تا آنها را اسلامانی کند .

عصر که برای مراسم نیایش شامگاه سر بازان صفت کشیدند دیدم « تک و تو کی » از سر بازان پاکیزه سلمانی کرده و « تر گل و ور گل » ایستاده اند ولی گروه زیادی صور تسان خونین و مالین است ، نیمی از رخسار را پنه کاشته و نیم دیگر را پشم ! پرسیدیم « این چه حکایت است ؟ » معلوم شدیونس آنان را که دستمزدی بدوی داده اند نیک صفاداده و آراسته است ولی سروریش تهی دستان را که آه در بساط نداشتند با تیغ کند ، شناپزده و سرسری تراشیده و صورت تکیده شان را شخم زده است این گناهی نبود که من چشم پوشی کنم . سلمانی « قلچماق » دیگری را فراخواند و کندترین تیغ دلاکی یونس را به دستش دادم . و گفتم تا خشک خشک سروریش اورا با آن بترشد . یونس چون جوجهای که زنده زنده پرهاش را میزد و فریاد میکشید : « وای برم ! .. وای برم ! .. چون از آن تنبیه جانگاه پرداختم ، گفت : « یونس ، یک سوزن به خودت یک جوال دوز به مردم » .

این نیز درست شد و از آن پس یونس سروریش غنی و فقیر را به یک تیغ میتراشید و خاصه خرجی در کارش نبود . یونس سر بازی شد یکه و نیخ به وزبده و آتشپاره ا

مانور بزرگ سال فرارسید و دولشکر پادگان مرکز در برابر هم صفات آرائی کردند . منطقه مانور ورامین و شهریار بود و هنگ ما « جلوه داری » و پوشش لشکر دوم را به عهده داشت

اردوی اسواران مادر محلی که فرماندهی هنگ تعیین کرده بود مستقر شد. چادرها را برآفرانستند و اسب‌ها را به کمند بستند. ستوران که به جای تازه عادت نداشتند بنای شرات و بیقراری را گذاشتند و یکی از اسبان تندخو و سر کش که نامش «طوفان» بود افسار خود را گسیخت و چون کولاک گرد برانگیخت و بسان تیری که از کمان گزند بچشم بهم زدنی در افق آن داشت فرو رفت. یونس داوطلب شد که اسب‌گریز پای را باز گردازد. پس «عقاب» را که یکی از اسب‌های تکاور اسواران بود، لخت و بی‌زین و برگ بهزیران کشید و فقط یک لگام سبک که در اصطلاح سواران به «آبخوری» معروف است برداشت و در همان جهت که «طوفان» از دید ناپدید شده بود «عقاب» را برانگیخت.

پاسی از شب نگذشته بود که یونس اسب را به «یدک» بازآورد و محکم به کمند بست و پای بندی نیز بدان افزود و زیر لب گفت: «حالا گه میتونی در رو!»

سپیده دم به «ستون سوار» * به راه افتادیم. هنوز میدانی نپیموده بودیم که دیدم اسبی تک، دو تک به سوی مامیا ید. چون به نزدیک رسید معلوم شد «طوفان» است. گمان بردم که باز فرار اختیار کرده، ولی چنین نبود! یونس تا وضع را چنین دید از «ستون سوار» خارج شد و نزد من آمد و گفت: «سر کارستان طوفان خودمون همینه که او مرد» گفتم: «پس آن که تو آوردي چی بود؟» - راستیش چون طوفانو پیدا نکردم یک اسب شکل اون. همون رنگ و همون قد از کمnde هنگ «سوار حمله» واز کردم به تاخت و رداشتم آوردم.

- «چطور تونستی؟ کسی بتوانگفت اسب را کجا می‌بری؟»

- «اول که وارد کمnde اسبها شدم به نوبت چی» ها گفتم او مدم هر اسب که نعلبندی لازم دارد بیرم نعل کنم، اون وخت اون قد گشتم تا یک اسب هت و مت لنگه طوفان پیدا کردم به بونه نعلبندی آوردمش زیر یک تک درخت که عقاب راهم اونجا بسته بودم. بی سرو صدا از اردوی هنگ سوار حمله دور شدم بعد به تاخت او مدم اردوی خودمون.»

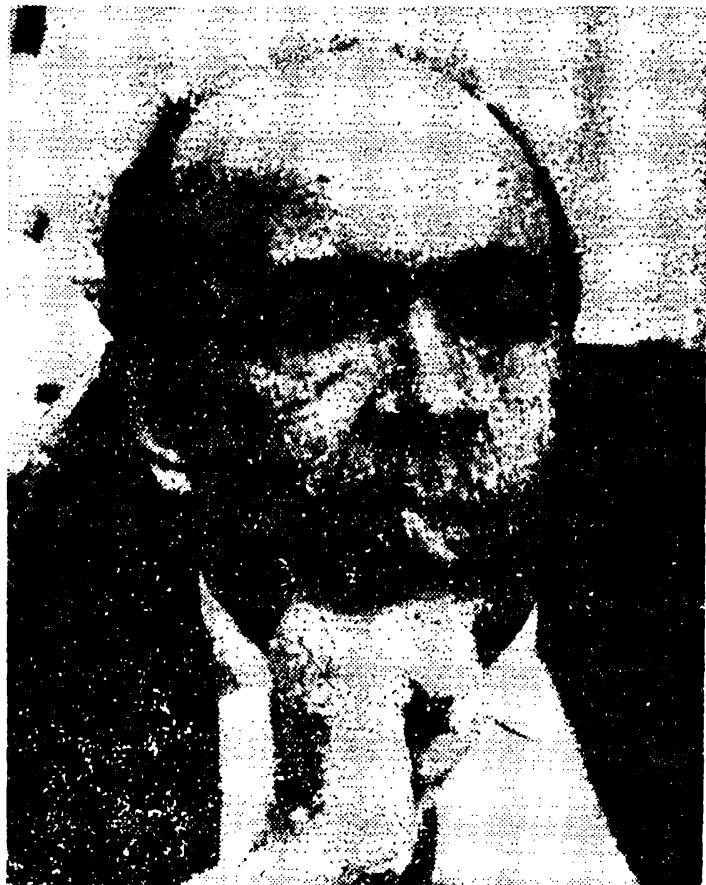
- «خوب توفکر نکردي که این کار اسمش دزدیده؟

- اختیار دارین سر کارستان! مگه ما اسبو برای خودمون ورمیداریم! اسب مال دولت بوده، حالاهم مال دولته. من اسبواز اردوی هنگ سوار عباس آباد که فقط باما پنج کیلومتر فاصله دارن، ورنداشتم واسه این که اونا باما مال یک لشکریم اسبومون رفتم از اردوی هنگ سوار حمله که بیست کیلومتر از ما فاصله دارن، دشمن ما هستند و ما با اونا جنگ داریم ورداشتم آوردم. جاش بود چشم و گوشونو واز میکردن که نفر دشمن اسبشونو نبره! وکیل باشی اسوارانی که یونس اسب را از آنها «کش رفته بود» تمام منطقه شهریار و ورامین رازیز پاگذاشت تابه هنگ مارسید. البته اسب را پسدادیم ولی بعد معلوم شد که یونس هنگام تحويل دادن اسب دو تومان وکیل باشی دشمن را «تبیغ» زده است.

پس از گذشت سی و پنج سال از این داستان، همین چند هفته پیش در روزنامه‌ها خواندم که سر بازان اسرائیلی یک «رادار» نوظهور و گرانبهای مصریان را - که روسیان به آنان داده بودند - بی سرو صداه کش رفتنده، یاد یونس افتادم!

* هر سه سوار باهم در یک خط افقی و همه سواران پشت سر هم به خط عمودی.

بودجه گشوار در سال ۱۳۴۹



امیر عباس هویدا نخست وزیر دانشمند

در نوزدهم بهمن ۱۳۴۸ رئیس دولت بودجه مملکت را مطابق معمول و مقررات به مجلس شوری تقدیم داشت . مجله یافما در سال‌های پیش خبرهای مهم ایران و جهان را به اجمال یاد می‌کرد ، اکنون هم چون تنظیم و تقدیم بودجه از نظر تاریخی با اهمیت است ، خلاصه‌ای از آن را در شماره بعد درج خواهد کرد .

از بدبیهیات قابل توجه این است که از شش سال پیش که دانشمند محترم امیر عباس هویدا به ریاست وزرائی انتخاب شده در ایران یک نوع آرامش تأم با کوشش حکم‌فرمایی که از دیر زمان سابقه نداشته و این نکته را پیران فرسوده از جوانان نو خاسته بیشتر و بهتر درک می‌کنند . درست است که راهنمای بصیر دیگری است ولی فرمان پذیری خود فنی است که هسته و مایه آن دانش و بلند نظری و بی نیازی و مبارک قدمی است . با این که مجله یافما در هر زمان و در هر عصر از محرومیت‌ها بهره وری داشته و دارد نعمت آسایش و امنیت این عصر را ، سپاس می‌گوید :

در این بازار اگر سوداست با درویش خورستند است
خدایا منعم گردان به درویشی و خورستندی .

بازرسی شاهنشاهی



بانوئی در پیشگاه بازرسان شاهنشاهی

در اهمیت تأسیس بازرسی شاهنشاهی سخن‌ها بسزا گفته شده و خدمات با ارزش بازرسان مشهود همکان است، اگر در مجله یغما که نامه‌ای است ادبی بدین موضوع اشاره می‌شود علاقه‌ای است که به مسقط الرأس یعنی خانواده یعنی داریم. دیاست بازرسی منطقه مرکزی ایران که جندق و بیابانک هم در آن واقع شده با تیمسار سپهبد شکیبی است، و هر چند تاکنون توفیق ملاقات آن جناب حاصل نشده، ولی بمحض نوشته‌ها و گفته‌های هم ولایتی‌های جندقی شخصی است شریف و دقیق و کاردان و در عین سخت گیری در رسیدگی مهر باز و مؤدب. منطقه وسیع بازرسی که زیر نظر اوست اصفهان است و بزد و نائین و بالینکه جندق از نقاط دورافتاده این منطقه است، از توجه به شکایات مردم مسکین آن ناحیه نیز غفلت نفرموده و این توجه تأثیری عجیب بخشیده است. توفیق آن جناب و هیئت محترم را از خداوند تعالی مسئلت دارد.

واژه‌هایی با مدارک

۳

چنین باد = آمین. در ترجمان القرآن بدین‌سان ترجمه شده. لغت‌آمین در عربی «اسم فعل امر، است به معنی برآور، پذیر، اجابت کن؛ و مأخذ است از عبری». در قاموس کتاب مقدس (ص ۱۰۸) به معنی محکم و امین و حقیقی آمده. در برخی از متن‌های کهن به «همچنین باد» ترجمه شده، و در ترجمه «آمین نم آمین»، گفته‌اند: چنین باد و چنین تر باد، یا همچنین باد و همچنین تر باد.

خرده بین = شخص دقیق و تیز فهم و عاقبت‌اندیش

(فرانسوی) scrupuleux، perspicace و sagace

(انگلیسی) acute

قطامي گويد :

اگر خرده بینی به خردی مبین چنین فتنه‌ای را که شد گرم کین

(به نقل گنجینه گنجوی، ص ۲۵۲)

ظهیری سمر قندی «خرده» را در معنی دقیقه «دقیقة عشق»، آورده است: «پس خرده عشق را در میان نهاد (عاشق) و از مضمون دل و مکنون سر خبر داد و به دست معتمدی به معشوقه فرستاد (سنبداد نامه، تصحیح احمد آتش، ص ۱۸۵).

فزدیک بدین معنی «نازک بین» و «باریک بین» هم هست، اما این دو واژه در معنی موشکاف و نکته سنج به کار می‌روند.

خواست = اراده، میل، مشیت

(فرانسوی) volonté و desire (انگلیسی) will : «خواست خدا چنین بود که ...، من به خواست خود بدین‌کار پرداختم.»

دست‌کم = حداقل، لااقل

(فرانسوی) au moins و du moins

(انگلیسی) (at) least

در متن‌های کهن بدین معنی «کمینه» و «بر کمینه» به کار رفته:

این سخن را کمینه رفت دو سال کرد زندانیم به رنج و وبال

(هفت پیکر نظامی به نقل فرهنگ فارسی دکتر معین)

چو تو سیصد هزاران آزمودست

دیوان ناصر خسرو به کوشش مهدی سهیلی، ص ۳۹۷

و گاه «کم از آنکه» استعمال شده است:

زودت ندهیم دامن از دست دیر آمدی ای نگار سرمست

معشوقه که دین دین بینند آخر کم از آنکه سیر بینند .
 گلستان ، چاپ فروغی ، ۱۳۳۰ ، ص ۱۲۷
 ونیز رک : اسرارالتوحید ، ص ۱۷۳
 دستینه = امضاء .
 (فرانسوی و انگلیسی) signature ترکیبی است از دست + ینه پسوند نسبت .
 معنی معروف این واژه دستبند یا النگو (دست بر فوجن ، دست آور فوجن) است .
 نظامی گوید :

محرم دستینه حوران شوم
 (گنجینه گنجوی ، ص ۲۶۶)
 ونیز گوید :
 مسی کز آن مرا دستینه سازند
 به از سیمی که در دستم گدازند
 (به نقل آندراج ذیل دستینه)
 این واژه معانی دیگر هم دارد که از جمله آنهاست معنی دستخط ، توقيع ، فرمان پادشاه ،
 آنچه به پایان کتاب می افزایند مانند نام خود و تاریخ اتمام و جز آن ، دسته کارد و شمشیر و
 مانند آن .
 در این بیت از «منجیک» به معنی دستخط است :

مرا به باغ تو دستینه‌ای نوشت چنان
 که تیره گردد ارتنگ ما نوی از وی
 (آندراج ذیل دستینه)
 در بیت دیگر از همان شاعر به معنی توقيع آمده و می توان آن را در معنی مطلق امضا
 دانست :

که کند کار بدان خط توای ابله خر در ک... زنت سزد آن خط و آن دستینه
 (لغت فرس ، به کوشش دیرسیا قی ، ص ۱۶۵ و صحاح الفرس ، ص ۲۷۷)
 زیبدی در تاج العروس (ج ۴۲ ، ص ۴۲) گوید : « دستجه و دستیج به معنی ظرفی که با
 دست بر می دارند ، معرب « دستی » فارسی است ، و دستینج به معنی یارق (= یاره ، دستبند)
 است . اما « دزی » معرب دستینه را به صورتهای دستینق و دزدینق آورده (ذیل قوامیس العرب
 ج ۱ ، ص ۴۳۹ و ۴۴۲) این واژه را احمد کسری در نوشتاهای خود به همین معنی امضا
 مکرر به کار برده است .
 دیده ور = ناظر ، نظارت کننده ، کسی که در کارهای از قبیل وقف و هزینه و ساختمان ...
 نظارت می کند .

(فرانسوی) supervisor ، intendant (انگلیسی)
 مؤلف بر هان قاطع آرد : دیده ورشدن نظر انداختن چنانکه باید . در فرهنگ
 فارسی دکتر معین علاوه بر این به « درک کردن » و « اطلاع یافتن » نیز معنی شده است . در
 همین فرهنگ « دیده ور » به معنی بیننده و نظر انداز و درک کننده امور است . نظامی « دیده وری »
 را در مفهوم دیدار عمیق و دقیق آورده است :

منگر که چگونه آفریده است

کاین دیده وری ورای دیده است
(به نقل گنجینه گنجوی، ص ۲۷۱)

از این واژه می‌توان « دیده‌وری » در معنی نظرات و بازبینی به کار برد .

رویداد = حادثه ، واقعه ، ماجرا

(انگلیسی) event (فرانسوی) événement

ترکیبی است از روی + داد ، مخفف « داده » ، وحذف « ه » در اینگونه جاها شایع است از قبیل خاکآلود ، گردآلود ، خداداد ، دستپخت ، نازپورد .

حافظ فرماید :

گرچه گردآلود قرم شرم باد از همتم گر به آب چشم خورشید دامن ترکنم
و نیز فرماید :

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
در فرنگ آندراج به صورت‌های روداد و رویداد ، و در لغت نامه دهخدا به صورتهای رویداد و رویداده آمده و مؤلف آندراج بیتی هم از شاعران پارسیگوی هند نقل کرده است اما در متون معتبر فارسی شاهدی به نظر نیامد . به هر حال استعمال این واژه بسیار بجا و مناسب است و بر واژه « رخداده » که کسر وی به همین معنی آورده است مزیت دارد .
رهآورده = سوغات ، هدیه سفر .

(فرانسوی) souvenir ، présent (انگلیسی) souvenir ، présent و
واژه سوغات ترکی مغولی است و به قاف نیز آمده ؛ نظامی « رهآورده » (= رهآورده)
را در همین معنی به کار برد :
چون دل و چشم به رهآورده سر ناله و اشکی به رهآورده بر

خاقانی گوید :

اخوان که زره آیند آرند رهآورده این قطعه رهآورده است از بهتر دل اخوان
(دیوان خاقانی، تصحیح دکتر سجادی، ص ۳۶)

این واژه در متن‌های کهن به صورت راه آورده و راهآور نیز دیده می‌شود .
رهنامه = نقشه یا دفترچه‌ای که برای راهنمایی مسافران و سیاحان فراهم می‌آورند .

(انگلیسی) le livre de la route (فرانسوی) guide book
در فرنگ فارسی دکتر معین به صورت « راهنممه » و به معنی « نقشه‌ای که مسافر و سیاح از حرکت خود برمی‌دارد » (نظیر سفر نامه) آمده و نیز به معنی « نقشه‌ای از خشکیها و دریاها که مسافران را به کار آید ». نظامی این واژه را در معنی اخیر « راهنمای مسافران » آورده :

ز رهنامه چون باز پس گشتن آمد نیاز سوی باز پس گشتن آمد نیاز
(گنجینه گنجوی ، ص ۲۷۸)

ز رهنامه ره شناسان پیر دگرگونه در دفتر آرد دبیر
نظامی به نقل لغت نامه دهخدا

ز خاقان پرسید کاین شهر کیست
به رهnamه در نام این شهر چیست
نظامی ، به نقل لغت نامه

در تعریب این کلمه ، داهنامج گفته‌اند. زبیدی در تاج المروض می‌نویسد : « راهنامج فارسی است که عربان به کار برده‌اند و اصل آن راه‌نامه و معنی آن « کتاب الطریق » است و آن کتابی است که کشتیبانان با خود می‌دارند و لنگر گاهها و راهها را بدان می‌شناسند» (ج ۲ ، ص ۵۱) . و رجوع کنید به یادداشتم پاوری ص ۱۲۳

ژرف بین = تعمق کننده ، غوررس . رجوع شود به واژه بعد.

ژرف بینی = تعمق ، غوررسی

Appro Fondissement. examiner à Fond
(فرانسوی)
(انگلیسی) deepsighted

ترکیبی است از ژرف بین (صفت فاعلی مرکب) + ی مصدری . ژرف در اوستایی zhafra و در پهلوی zafr و در متن های کهن ژرف بین (صفت) مکرر دیده می‌شود :

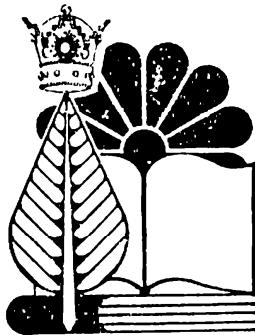
چه گویی تو ای فیلسوف اندرین
(ابوشکور بلخی به نقل لغت نامه)

یکی ژوف بین است شاه یمن

اما خود واژه ژرف به معنی عمیق فراوان به کار رفته و به مجاز درمعنی مهم و نکته دار و پرمزا یاست :

جاهل نرسد در سخن ژرف تو آری
دیوان خاقانی، تصحیح دکتر سجادی ص ۵۸
ناتمام

برای کتاب خوان از کتاب جویان :



امصارت بنیاد فرهنگ ایران

هفتاتیح العلوم

تألیف

ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی

ترجمه

حسین خدیو جم

مؤلف کتاب از دانشمندان و دیبران معروف نیمة دوم قرن چهارم هجری است. از تصانیف مهم او کتاب «الجبر والمقابلة» است و دیگر آثار اوی در علوم فلسفه، کیمیا، مکانیک، حساب، هندسه، طب، نجوم، جغرافیا وغیره است.

باید در نظر داشت که پس از ظهور و گسترش اسلام و ارتباط معارف اسلامی با دانش و علوم ملت‌های دیگر عالمان مسلمان مخصوصاً ایرانیان به ترجمه علوم و معارف جهانیان همت گماشتند و در هر فن و در هر رشته از علوم تألیف‌ها پرداختند.

کتاب هفتاتیح العلوم فهرست مانندی است از دانش و فنون آن عصر که به اجمال هر رشته از علوم را تعریف می‌کند و به اختصار موضوع آن علم را توضیح میدهد چنان‌که مصنف در مقدمه می‌فرماید:

«... این کتاب را هفتاتیح العلوم نام نهادم برای آن که مدخل دانش است و برای بیشتر دانش‌ها در حکم کلیداست. پس هر کسی آن را بخواند و مطالبش را به خاطر سپرد و سپس در کتاب‌های علمی بدقت بنگردد، با آن علوم آشنا شو به راز آنها پیمیزد، اگرچه با آن علوم بیکانه باشد و با اهل آن دانش‌ها مصاحبیت و همنشینی نکرده باشد.

این کتاب در دو مقالت است بدین ترتیب:

مقالات اول: شش باب است که به ۵۳ فصل تقسیم شده:

باب اول : علم فقه است ، شامل ۱۱ فصل

باب دوم : علم کلام است ، شامل ۷ فعل

باب سوم : علم نحو است ، شامل ۱۲ فصل

باب چهارم ؛ علم دبیری یا نویسنده است ، شامل ۸ فصل

باب پنجم : علم شعر و عروض است ، شامل ۵ فصل

باب ششم : علم اخبار است ، شامل ۹ فصل

مقالات دوم : نه باب است که به ۴۹ فصل تقسیم شده:

باب اول : فلسفه است ، شامل ۳ فصل

باب دوم : منطق است ، شامل ۹ فصل

باب سوم : علم طب است ، شامل ۸ فصل

باب چهارم : ارثما طبیقی یا علم عدد است ، شامل ۵ فصل

باب پنجم : علم هندسه است ، شامل ۴ فصل

باب ششم : علم نجوم است ، شامل ۴ فصل

باب هفتم . علم موسیقی است ، شامل ۳ فصل

باب هشتم : علم حیل است ، شامل ۲ فصل

باب نهم : علم کیمیا است ، شامل ۳ فصل

پس تمام این کتاب شامل دو مقاله و پانزده باب و ندوسه فصل است .

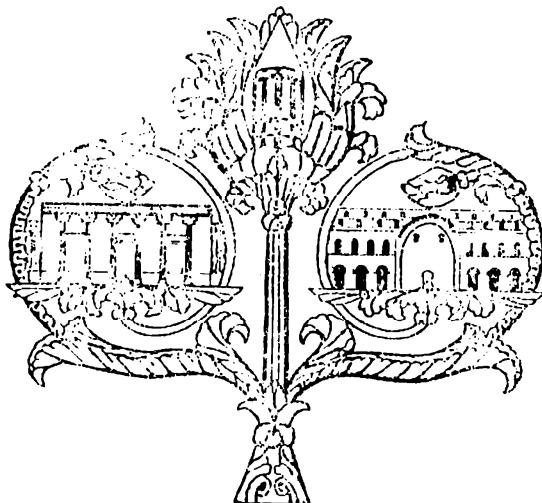
بنیاد فرهنگ ایران برای این که کوشش‌های علمی دانشمندان ایرانی را که بزبان عربی نیز تألیفاتی دارند بنماید و آثار آنان را به جهان معرفت عرضه دارد در ترجمه و نشر این کتاب نفیس و نظایر آن اهتمام میفرماید . ترجمه این کتاب را از عربی به فارسی حسین خدیوچم عهده‌دار شده ، و کسانی که ترجمه‌ها و مقالات و آثار خدیوچم را مطالعه کرده‌اند دریافت‌هایند که وی دانشمندی است دقیق و محققی کنیکاو ، و نویسنده‌ای اطیف‌طبع . و مترجمی زبردست خاصه در زبان و ادب عربی . مقدمه‌ای که خدیوچم براین کتاب نوشته از نظر انشاء فارسی کمتر نظیر دارد و هر که آن را مطالعه کند تبحر و تسلط وی را در ادب فارسی اعتراف خواهد کرد .

در پایان کتاب فهرستی از اصطلاحات علمی که در این کتاب بکاررفته تنظیم شده است که برای اهل دقت در سنجیدن مفاهیم قدیم باجدید ارزشی جدا گانه دارد و این فهرست جز از فهرست اعلام و امakan و قبایل و مذاهب است .

از بنیاد فرهنگ انتظار است که از خدیوچم همواره استفاده فرماید و او را بی‌کار نگذارد

چه خدمتگزاری بدین شایستگی مقتنم است .

ترجمه مفاتیح العلوم به قطع وزیری ۳۵۰ صفحه است با کاغذ و چاپ و تجلیل عالی بهای آن ۲۵۰ ریال است .



از انتشارات نجمن آثاری

تاریخ بناء گنی

روضه اولی الاباب فی معرفة التواریخ والانساب
تألیف

فخر الدین ابو سلیمان داود بن تاج الدین البنا کتی
در نیمه اول قرن هشتم هجری
به کوشش
دکتر جعفر شعار

بناكت شهری بوده بر کنار رود سیحون در موارء النهر ، و چون مؤلف کتاب از مردم
این شهر است تألیف او به تاریخ بناء گنی شهرت یافته است .
این کتاب به سبک تاریخ عای قدیم از داستان خلقت آدم آغاز شده و بدوران پادشاهی
سلطان ابوسعید پادشاه مغول پایان پذیرفته ، باین معنی که تاریخ پایان کتاب سال ۷۱۷
هجری است .

مطلوب کتاب در احوال پیامبران، پادشاهان ایران، و هندوستان، و یهود، و روم، و خطا،
ومغول و جزا این هاست که در نخستین و هله موجب حیرت می شود که این همه مطلب و داستان
چگونه در ۴۸۰ صفحه کنچانده شده ، اما وقتی به مطالعه کتاب پردازند درمی یابند که مؤلف
ایجاز و اختصار را چندان که سخن ابتر و ناقص نهاد رعایت فرموده ، و همین نکته است که
خواننده را ملالت فرانمی کرده و مواد و اصولی مهذب و منقح را می آموزد .

مؤلف کتاب شاعر نیز بوده و قصاید وقطعاتی کوتاه جای جای از خود نقل می‌کند، که بی‌لطف نیست، اما نشر کتاب بسیار ساده و روان وفصیح وبلیغ وپیرون از تکلف منشیانه است بطوری که هر خواننده، و گرچه معلوماتی عمیق نداشته باشد از آن بهروزی می‌یابد. طبقات پادشاهان ایران باستان بدانسان که در شاهنامه است یاد شده جزاین که مؤلف پادشاهان اشکانی را که فردوسی از آنان نام نبرده نیز بر شمرده و وقایع سلطنت هر یک را یاد کرده است.

مؤلف در ضمن وقایع تاریخی بعضی داستان‌های پندآموز را به رسم خواجه ابوالفضل بیهقی نقل فرموده، چنان‌که حکایت هارون الرشید وفضل عیاض هم بدان روایت که در تاریخ بیهقی هست در این کتاب هم هست اما با عباراتی کوتاه‌تر، و می‌توان با مطالعه این موضوع واحد که دونویسنده، بی‌خبر ازهم، فوشنده‌اند این هردو تاریخ را با یک دیگر سنجید.

داستان وزیر خائن وسگشبان را که باماده گرگی انفت داشت و نظامی در هفت پیکر بنظم کرده صاحب این کتاب به گشتاسب فرزند لهراسب نسبت داده است. همچنین داستان‌های دیگری در ضمن تاریخ نقل شده که افسانه مانند است ولی بی‌لطف نیست چون: کشف دخمه انوشیروان در زمان مأمون (ص ۱۵۷)، وزنده در گورشدن پسر امین فرزند هارون (ص ۱۵۵) و حکایت‌هایی در جوانمردی ورادی اوکتای قاآن وجزاین‌ها.

دیگر از مزایایی بارز این کتاب تعیین روز و سال وفات بسیاری از صحابه و انصار و دیگران است که جای جای از پی‌هم در یک صفحه نقل، و مدفن آنان و مدت عمرشان توضیح شده و گاهی هم نام فرزندانشان.

ظاهراً مؤلف این تاریخ از اهل سنت است ولی ائمه شیعیان را به احترام تمام نام برده و از امام دوازدهم غایب نیز.

تاریخ بناکتی تاکنون چاپ نشده بوده و نخستین بار است که بدستور انجمن محترم آثار ملی بزیور طبع آراسته شده.

مباشر طبع و تصحیح هم دکتر جعفر شعار است که اوستادی است دقیق و بصیر و عالم و محقق و بالا لاحظه تمام این جهات است که تاریخ بناکتی را باید تهیه کرد و خواند و بهره‌مندی یافتد. در پشت جلد کتاب جمله «تاریخ بناکتی» با خط درشت چاپ شده و بهتر این بود سطري دیگر متضمن نام مؤلف و تاریخ تألیف کتاب نیز طبع می‌شد که جویندگان را به مطالعه مقدمه حاجت نیوفتد. بهای کتاب تعیین نشده.

اچیجات و سوالات و توصیفات

«الفهرست» روزگارها

در هر یک از رشته‌های علوم صدھا مجله تحقیقی وجود دارد . دانشمندان جهان مقالات اصیل و نتایج آزمایش‌های خود را در این مجلات می‌نویسند . تنها نام و نشان این مجلات دو جلد کتاب بزرگ که به وجود آورده است که هرسال تجدید چاپ می‌شود (۱) . برای راهنمائی کردن خواننده به مجلات علمی در هر رشته ، مجلات دیگری به وجود آمده است که «تلخیص مقالات» (Abstracts) خواننده می‌شود . در «تلخیص مقالات» همه مقالاتی که در مجلات فنی و علمی منتشر می‌شود در چند سطر خلاصه می‌شود ، به صورتی که طالب علمی با رجوع کردن بدان میتواند بینند در فلان ماه سال مثلاً چه موضوعاتی در مجلات علمی جهان مورد بحث قرار گرفته است . من باب مثال می‌توان «تلخیص مقالات» شیمی (Chemical Abstracts) را نامبرد که انتشار آن از سال ۱۹۰۷ شروع شده است .

مجلاتی که مقالات آنها در «تلخیص» خلاصه می‌شود باید مقالات تحقیقی اصیل باشد که یا بیان آزمایش تازه‌ایست که نتیجه بدیعی داده است یا بیان راه جدیدی برای آزمایش و یا تعبیر جدیدی از آزمایش‌هایی که شده است ، هزاران مجله وجود دارد که علم را به زبان ساده بیان می‌کند . اینگونه مجلات که می‌توان آنها را مجلات بازاری (Popular Journals) نامیدار لحاظ علمی معتبر نیستند و مقالات آنها در «تلخیص» های علمی تلخیص نمی‌شود . مجلات فراوان دیگری هم هستند که جنبه سیاسی و اجتماعی آنها قوی تراز جنبه علمی آنهاست . مقالات اینگونه مجلات علمی نیز مورد توجه تلخیص‌ها قرار نمی‌گیرند .

نکته جالبی که درباره تلخیص‌ها باید داشت اینست که منحصر به مقالات تحقیقی یک یا چند ملت یا یک یا چند زبان نیست . مثلاً تحقیقات علمی روسی در شیمی در «تلخیص مقالات شیمی» معرفی می‌شود و همچنین تحقیقات چین و ژاپنی . پس اگر مثلاً در هیچیک از تلخیص‌ها نام هیچ نشریه‌ای مثلاً به فارسی دیده نشود نه به علت آن است که در کشورهای پیش‌رفته‌فارسی دان نیست بلکه ممکن است بدان علت باشد که هیچیک از نشریات فارسی در نظرشان ارزش تحقیقی علمی ندارد .

* * *

چند روز پیش مجله تازه‌ای که توسط «مراکز اسناد و مدارک علمی ایران» جزوی از « مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزش » که جزوی از وزارت علوم و آموزش

عالی، است بدست من رسید که چون نخستین قدم در راه ایجاد این گونه مجلات علمی است جلب توجه مرا کرد. (شماره پنجم دوره‌ی اول دیماه ۱۳۴۸) این مجله در حقیقت چیزی نیست جز عکس برداری از صفحات فهرست مندرجات سی و هفت مجله فارسی بدون هیچ‌گونه دخل و تصریف.

عنوان «فهرست مندرجات مجله‌های علمی و علوم اجتماعی ایران» این توهم را در ذهن می‌آورد که این مجله از دو مبحث جداگانه و همسر بحث می‌کند یکی «علم» و دیگر «علوم اجتماعی» است. اگر مثلاً موضوع بحث مجله‌فن آهنگری و فن تجارتی بود، امثلاً از فقه و اصول بحث می‌کرد می‌بایست هر دو عنوان ذکر شود ولی «علوم اجتماعی» لابد جزوی از علوم است بنا بر این ذکر آن کاملاً نالازم است بلکه حشو زائد و قبیح است. اگر مثلاً گفته می‌شد «مجله‌های علمی» و «علوم طبیعی»، اشکال به همین درجه می‌بود. کاری که این مجله کرده است به قول علمای اصول آن است که «قسم شیئی را قسمیم» آن قرارداده است. لیکن این کار که در منطق قدیم قبیح بود شاید در «علوم و علوم اجتماعی» امروز مجاز باشد!

از عنوان گذشته محتویات این مجله واقعاً شایان توجه است. هم فکر دقیق و انتقادی مجله‌رانشان می‌دهد و هم نشان می‌دهد که در کشور ما چه تحقیقات «علوم و علوم اجتماعی» می‌شود و ما از آن بی‌خبرمانده‌ایم.

من نمی‌دانم وزارت علوم علم را چگونه تعریف می‌کند. قطعاً تعریفی از علم در ذهن ایجاد کنندگان این وزارت خانه جدید وجود داشته است. آنچه مسلم است اینست که علم را در مقابل (Science) انگلیسی و فرانسوی قرارداده‌اند. به حال هر گونه تعریفی که از «علم» به مفهوم (Science) یا از علوم اجتماعی (Social Sciences) کرده شود دوسوم مجلاتی را که در فهرست از آنها نامبرده شده است شامل نمی‌شود.

مثلاً مجله ارمغان که از مجلات معتبر و محترم ادبی کشور است به کدامیک از علوم طبیعی - ریاضی - زیستی - یا اجتماعی تعلق دارد و همچنین مجله سخن ادبی و نگین و شکار و طبیعت وینما وغیره؟ بعضی از مقالات این مجلات از این قرار است:

غزلی روح نواز (ص ۷)، ضمیر شناسی - جاذبه انسانی (ص ۷)، یقیشه چار نتر (ص ۷) (کذا فی الاصل)، پلیس رانندگی فقط در برابر تلویزیون می‌نشینند (ص ۱۰)، بیشتر میل کنید سبزیجات تا سلامتی شما حفظ شود (ص ۱۳)، مرگ سید صیاغ الدین (ص ۲۷)، ترانه‌های روستائی (ص ۲۷)، قهرمان پرش ارتفاع (ص ۳۰)، دوشیزه ناخدا (ص ۳۲)، سفر پسران فرمانفرما (ص ۳۱)، پلیکان نمی‌تواند بجهه خرس را در میان نوکهای خود جای دهد (ص ۳۷)، نکاتی چند در باره شکار قرقاوی (ص ۳۸)، امریکائیان به ورزش روی آورده‌اند (ص ۴۷) کارگاه تئاتر انجمن ایران و امریکا (ص ۴۸)، اندرزهای ناپلئون (ص ۴۹) شاعران جنوب (۵۶)، زاف درادیبات فارسی (ص ۵۸)، زن در شاهنامه قردوسی (ص ۶۰)، از پاریز تا پاریس (۶۲)، قصیده‌ای از کسائی مروزی (ص ۶۳) و از این قبیل.

چنانکه گفته شد این مجله جز عکس برداری فهرست‌های مندرجات ۳۷ مجله فارسی و چاپ آنها چیزی نیست . در انتخاب مجلات نه تنها توجهی نشده است که مجلات علمی باشند بلکه بمنظور میرسد هیچگونه ملاکی برای انتخاب در نظر نبوده است مثلاً مجله تبلیغاتی یکی از سفارتخانه‌های خارجی در ایران (مرزهای تو) جزء مجلات علمی و علوم اجتماعی ایران قلمداد شده است . باید فرض کرد که ملاک انتخاب ، مجلاتی بوده است که در پیش خوان روزنامه فروش میدان فردوسی یا خیابان ایرانشهر در روز معینی موجود بوده است .

پیشگفتار فارسی این مجله یک صفحه و نیم است ، در پایان آن می‌خوانیم :

« از ارباب جرائد خواهشمند است در صورتی که مجله یا نشریه‌شان در زمینه علوم یا علوم اجتماعی است یک نسخه از فهرست مجله‌شان را قبل از انتشار مجله برایما ارسال داردند » جای خوشوقتی است که وزارت علوم تشخیص این امر را که چه مطلبی علمی است و چه نیست از این بعده به « ارباب جرائد » واگذار کرده است ! نتیجه البته بهتر از این خواهد بود .

سه مقدمه دوصفحه‌ای انگلیسی نیز زینت بخش این مجله است . در پشت حلد نام مجله به انگلیسی نیز ترجمه شده است تا علمای جهان از آن بی‌نصیب نمانند . جمله اول مقدمه دوم به انگلیسی جالب توجه است . مختصر آن اینست که این مجله نوشته شد تا « دانشمندان و استادان ایران (Scientists & Professors) از آن بی‌نصیب نمانند . در نظر نویسنده‌گان این مقدمه لابد یا استادان دانشمندان نیستند یا دانشمندان به استادی انتخاب نمی‌شوند !

در آخر مقدمه دوم انگلیسی نکته جالبی هست . می‌خوانیم و مطلع می‌شویم که مرکز استادی بوجود آمده است که اسم محترم و بین‌المللی آن ایراندک (Irandox) است . این البته مایه سرفرازی است که چنین اسمی یافته‌اند ! و می‌خوانیم که در این مرکز شصت فارغ‌التحصیل دانشگاه‌کار می‌کنند که هفت‌نفر از آنها درجه دکتری دارند .

در مجله کارتهای الصاق شده است که هر که بخواهد می‌تواند آنها را پر کند و برای « مرکز استاد » بفرستد . فتوکپی مقالات مورد تقاضا بدرایگان برای تقاضا کننده فرستاده خواهد شد . من در نظر دارم فتوکپی مقاله « پلیس راهنمائی در مقابل تلویزیون می‌نشینند » و « زلف در ادبیات فارسی » و « غزلی روح نواز » را تقاضا کنم . کدام رشته « علوم » یا « علوم اجتماعی » بیشتر مورد علاقه شماست ؟

ف . ه . نگر نده

فهرست نویسنده‌گان و مندرجات

مجلد بیست و دوم (سال ۱۳۴۸)

پ	الف
۴۰	اجتماعی جندقی، کمال :
	غزل
	پروین گنابادی، محمد :
	مفتاح النجاة
۲۱۵	پژمان بختیاری، حسین :
	فروشنده
	ت
	تجربه کار، دکتر نصرت :
۴۸۵	استاد من صورتگر
	تجربه کار، همایون :
۳۴۰	مهمنان گرامی
	قر کمانی، فضل الله :
۵۸۶	جنگ
	تولی، فریدون :
۵	تحت دیوانگی
۱۸۷	برهنه با تو غنودن
۳۰۳	کهنه قبایان
۳۷۲	نشان
۴۹۸	درد عشق
۵۶۱	زمستان
۶۲۸	آذرخش
۶۸۹	باکد جوشم
	ج
	جلال نائینی، سید محمد رضا :
۵۸۳	ایران و هند
	جمالزاده، سید محمدعلی :
۳۰۵	تسخیر ما
۳۲۲	دستور نویسنده‌گی
۶۹۵	اگراس ائیل ..
	ح
	حبیبی، عبدالحسی
۵۲۱	اسلامی ندوشن، دکتر محمدعلی :
۵۹۰	مردان و زنان شاهنامه
۵۷	انتظار زمین
۲۳۷	افشار، ایرج :
۱۹۹	کهنه کتابها در ایران
۲۶۹	خط یغمای جندقی
۷۰۸	هفت بند سفر مشهد
	اقبالی، بانو اعظم (کریمی) :
	خرقه تو حید
	راز نهفته
	کلید میخانه
	امیری فیروزکوهی، سید کریم :
	هیچ نیستیم
	پرواز بشر
	اوراق خبر
	اوحدی، مجید (یکتا) :
	خدمت بخلق
	رمضان
۳۳۳	باستانی پاریزی، دکتر محمد ابراهیم :
۵۰۳	مریدان مرادجوی
۲۵۶، ۱۸۸	از پاریز تا پاریس
۳۷۳، ۳۱۶	خواجه رسید الدین
۵۰۸	در خاک پاک
۷۰۰، ۶۲۹، ۵۶۲	

۲۶۵	حزین لاهیجی	۳۰۸،۲۴۹	غالب دهلوی
	سعیدی، بتول:	۵۵۷،۴۸۸	مؤلف مقامات حمیدی
۴۶۲	آخرین برگ درخت		حکمت، علی اصغر:
	ش	۵۵۶	کشف آسمان
۴۰۷	شاپیگان، محمد:	۵۲۹	حکیم - حاج محمد علی
	نخل		نظری به جام جم
۱۶۱	شریفی، محمد علی:		حمیدی، دکتر مهدی:
	حسود	۶۶	تو و خورشید
۵۶۰	مسند نشینان	۳۷۱	بر مرگ دکتر صور تکر
	شعار، دکتر جعفر:	۶۸۴	روز آخر سال
۶۳۰، ۳۸۹	واژه‌هایی بامدارک		ر
	شهیدی، دکتر جعفر:		راد، احمد:
۱۵	در کشور اردن	۱۵۰	انسان بر تراز انسان‌ها
۶۳۵	قرن اول هجرت	۴۶۳	کشف زبان حیوانات
	ص		رجوی، کاظم (ایرد):
	صفوی، محمد صادق (هند):	۲۰۱	ما و دیگران
۱۵۳، ۸۷، ۲۸	اشتباهات برآون		رسا، دکتر قاسم:
	صنایعی، دکتر محمود:	۳۰۴	تسخیر ماه
۴۲۵	فردوسی استاد ترازدی		رضا، پروفسور فضل الله:
۶۷۷	زبان علمی جهانی	۲۴۸	خواب و بیداری
	صور تکر، دکتر لطفعلی (مرحوم):	۶۱۳	فردوسی - حافظ
۲۷۰	شیراز		رعدی آدرخشی، دکتر غلامعلی:
	ط		شعر معاصر ایران
	طاهر، غلام رضا:		رهنما، دکتر مجید (وزیر علوم):
۲۷۴	تصحیحی در فرنگ فارسی		رشید الدین فضل الله
۳۳۶	جنگ و دوستی در بادیه		ریاحی، دکتر محمد امین:
	ف		قصیده‌ای از کسائی
	فرامرزی، عبدالرحمن:		ریاضی یزدی، سید محمد علی:
۳۶۳	من از تکرار تاریخ می‌ترسم	۵۱۸	یادی از پرتو بیضائی
۵۵۱	شکست کنفرانس رباط		س
۶۲۴	تاریخ نیست مکروقایع مکرر		ساکت، محمد حسین:
۶۸۶	نکته‌ئی چند		اندیشه اقبال لاهوری
	فرخی یزدی، محمد (مرحوم):		سامانی، خلیل (موج):
		۴۳۰	انحطاط
		۲۲۴	سروش یار، جمشید:

۴۰۱	فاضل تونی	۴۹۷	ماه مبارک
۴۵۵	علی اصغر حکمت		فرزد، امانت الله :
۵۱۴	دکتر محسن نصر	۵۸۷	تاریخ هر گز تکرار نمی شود
۵۸۷	عبدالله مستوفی		فرزین، عبدالحسین :
۶۴۶	علی رضا صبا	۵۳۷	یادی ازسری
۷۱۴	داستان سر بازیهودی		ک
۴۲۳، ۳۷۸	و همن، دکتر فربدون :		کاسمی، دکتر نصرة الله :
۵	آرتور کریستن سن	۱۲۷	وین
۱۹۷	همایی-جلال الدین	۴۴۱	سراب
۶۶۸	چکامه جواهیه	۶۲۳	خودبین
	در رثاء تقیزاده	۳۸۷	کیوان، سید مجتبی :
۴۳	یغمائی، افسانه :	۲۲۹	۳۱ فروردین
	نامه ای به پدر		م
۲۲۵، ۹۷	یغمائی، اقبال :	۵۶۹	محسنی، شیخ محمود :
۲۱۸	مدرسه دارالفنون		آداب سخن گفتن
۲۴۶	یغمائی، حبیب :	۴۶۳	حقق، دکتر مهدی :
۲۷۹	داستان دوستان	۱۶۲	بیاد پروفسور شاخت
۳۲۴	نخل		مساعد، علاء الدین :
۳۴۴	دانشمندان ایران	۵۶۸	دولت دیدار
۴۷۴	یغماگران بی انصاف		مشتاق، حسین :
۶۲۲	رضاشاه در کلاردشت	۲۸۶	شارق یزدی
۶۶۹	مرگ سید ضیاء الدین		مشیری، فربدون :
۳۲	بیاد استاد سورتکر	۶۹۰	بهت
	مرگ تقیزاده	۵۰۴، ۴۵۰	ناطق، مهندس ناصح :
۵۳۱	مامسلمانان		دعوت
۱	یغمائی، حسن (صهبا) :	۵۲۲، ۲۹۶، ۲۱۳	نواب، حسین :
۳۰۷	مماشیدای با حافظ		فصلی از تاریخ ایران و
	یغمائی، علی محمد (پیمان) :	۳۴	واجد، محمد جعفر :
	راه پیشینیان	۹۳	مثلثات سعدی
	یوسفی، دکتر غلامحسین :	۱۵۸	وجданی، عبدالحسین :
	افسون تبلیغات	۲۰۲	اشک شمر
	بازآی ازین سفر	۳۲۶	دیوار کوتاه

فهرست کتابها و مجلات معرفی شده

۴۲۱	قصه نویسی	۴۰	مفتاح النجات
۴۲۲	جامع نسخ حافظ	۴۸	دانستنی‌های جهان علم
۴۲۲	راهنمای گنجینه قرآن	۴۸	سالنامه توفیق
۴۲۳	تعاون	۴۸	منتخب قابوسنامه
۴۲۳	تمدن‌های پیش از تاریخ	۱۱۵-۳۴۹	التصبیه فی احوال المتصوفه
۴۲۴	چمن	۱۱۷	شاهنشاهی عضدالدوله
۴۲۴	شاه سخنها	۱۱۷	کتاب انجمن ادبی صائب
۴۲۴	ارکان سخن	۱۱۷	مقالات
۴۷۹	تاریخ بیداری ایرانیان	۱۱۸	دیوان عبدالحسین نصرت
۴۸۱	ترجمه روانشناسی شفا	۱۱۸	تاریخ افغانستان
۴۸۱	تاریخ تذکره‌های فارسی	۱۱۸	سرود اسلامی
۴۸۲	انسان و شعر ما	۱۶۸	اخبار الطوال
۴۸۳	نقمه و الهام	۱۷۰	روزبهان نامه
۴۸۳	داستانهای از پنجاه سال	۱۷۲	تاریخ انقلاب مشروطیت ایران
۵۴۱	همای و همایون	۱۷۳	تاریخ رجال ایران
۵۴۳	یادنامه تومنیان	۲۳۲	مجله بررسی‌های تاریخی
۵۴۳	راهنمای مجله‌های ایران	۲۳۲	گلشن راز
۵۴۴	نشریات سازمان مرکزی تعاون کشور	۲۳۳	سایه عمر
۵۴۴	ولی عهد در ایران باستان	۲۳۳	شرح مسئله العلم
۵۴۴	شاه و مردم	۲۸۷	سالنامه کشور ایران
۵۴۴	نامه آستان قدس	۲۹۳	سمک عیار
۵۴۴	سفر نامه کاربری	۲۹۳	یادگار سخنیار
۵۴۴	مجله بررسی‌های تاریخی	۲۹۴	دیوان هوشیار
۵۴۴	عارفی از خراسان	۲۹۴	مجله دانشگاه پهلوی شیراز
۵۴۵	امیر روشن ضمیر	۲۹۴	مسلمانان در آزادی هندوستان
۵۴۵	تاج و تخت	۲۹۴	زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه
۵۴۵	لا الہ داغدار	۳۵۶	سیر فلسفه در اسلام
۵۴۵	منتخب المعجم	۳۵۸	زندگی و تمدن در قرون وسطی
۵۴۵	اطلس جغرافیائی سحاب	۳۵۸	تاریخ نهضت فکری ایرانیان
۵۴۵	انعکاس اوضاع اجتماعی در	۳۵۸	فرهنگ ادبیات فارسی
۵۴۵	آثار رشید الدین فضل الله	۴۱۹	

۶۰۶	یادداشت‌ها	۵۴۵	ارمنان ادب
۶۰۷	قرآن مجید - با ترجمه و تفسیر فارسی	۵۴۶	یادنامه ایرانی مینورسکی
۶۰۷	نقشی از هستی	۵۴۶	من از تکرار تاریخ‌می‌ترسم
۶۰۷	محمد خاتم پیامبران	۵۴۶	تذکرة مخزن الفرائب
۶۰۷	ملکه اسلام فاطمه ذهرا	۵۴۶	مدار الافاضل
۶۰۷	گنجینه شیخ صفی	۵۴۷	مقالات منتخبه
۶۰۷	خلاصه افکار سهروردی و ملاصدرا	۵۴۷	وامق و عذرای عنصری
۶۰۷	نشریات کشور رومانی	۶۰۰	گزارش‌های سیاسی علاء‌الملک
۶۵۹	تاریخ زبان فارسی	۶۰۳	آثار تاریخی شهرستان‌های کاشان و نطنز
۶۶۱	شهرهای باستانی	۶۰۴	اخلاق محتشمی
۶۶۲	گزینه نشر فارسی	۶۰۵	آشنائی با صنعت نفت ایران
۶۶۴	تاریخ مشروطیت	۶۰۵	مجله ادب
۷۲۴	مفتاح العلوم	۶۰۶	نشرهای دلایل و آموزنده فارسی
۷۲۶	تاریخ بنات کنی	۶۰۶	قصه‌هایی از باله

• وفیات •

۳۴۷	آل احمد ، جلال :
۴۱۲	آربری ، پروفسور :
۱۶۶	ارسنجانی ، دکتر حسن :
۴۱۲	استخر ، محمد حسین :
۱۶۶	بتاب ، شاعر افغانی :
۵۹۹	پرتو بیضائی ، حسین :
۳۴۷	پوپ ، پروفسور :
۴۷۸	دیوسالار ، یحیی :
۵۴	سپتنا عبدالحسین :
۵۴۰	سر کار ، آقا
۳۴۸	سقازاده ، حاج محمد :
۴۷۷	شیخ اسحاق ابراهیمی ،
۴۱۲	صورتگر ، دکتر لطفعلی :
۳۴۴	طیاطیائی ، سید ضیاء الدین :
۱۶۶	فکری سلجوقي (افغانی)
۴۱۶	عندليب شادانی :
۵۴	مجذزاده کرمانی ، بهرام :
۳۴۸	نجم آبادی ، دکنرا بوالقاسم ،
۴۷۷	هانزی ماسه ، پروفسور
۳۴۸	یغمائی ، نوشابه
۷۰۵	تقیزاده
۷۱۰	شیخ عبدالجید منوچهر
۷۱۰	برتراندرسل
۷۱۰	حسین کی استوان

«صحیفه سجادیه» کلام حقیقت نظام حضرت امام زین العابدین علیه‌الصلوٰة والسلام پس از «نهج البلاغه» ارزش‌نده‌ترین اثر اسلامی است که شناسایی آن برای دوستان و پیروان ائمه اطهار سلام‌الله‌علی‌هم اجمعین از اهم امور است.

کتاب اخلاق محتشمی

نشریه «حسینیه ارشاد» متن‌بهرین شرح و ترجمه و معانی لغات بخشی از کلمات ملکوتی امام سجاد علیه‌السلام برای این منظور بهترین راهنماست.

خصوص آنکه پایان آن مزین بوصایای مولی‌الموالی حضرت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام است که کلید سعادت دو دنیاست.

انتشارات جدید مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۶۲

فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی .
از : گروه تنظیم مدارک و اسناد مؤسسه

۶۳

از : دکترا بر اهیم رشید پور ارتباط جمعی و رشد ملی

۶۴

از : رمون آرن جامعه شناسی کشورهای صنعتی
ترجمه : دکتر رضا علومی

۶۵

اکولوژی انسانی و بهداشت از : ادوارد راجرز
ترجمه : دکتر سیاوش آگاه

* * * * *

اطلس شهر تهران بزبان فارسی از گروه جامعه شناسی
اطلس شهر تهران بزبان فرانسوی مؤسسه

* * *

مرکز فروش : کتابخانه مؤسسه و سایر کتابفروشی های معتبر



شرکت بیمه ملی
خیابان شاهزاده - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتو میل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۳۴۸۷۰

دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۰۸۰-۵۹۰۸۰-۵۹۳۱۴

شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۲۶۹ ۳۳۹۴۶

آقای مهران شاهکلديان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴

مقابل شعبه پست تلفن ۰۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر
خیابان فردوسی	Shiraz
سرای زند	" "

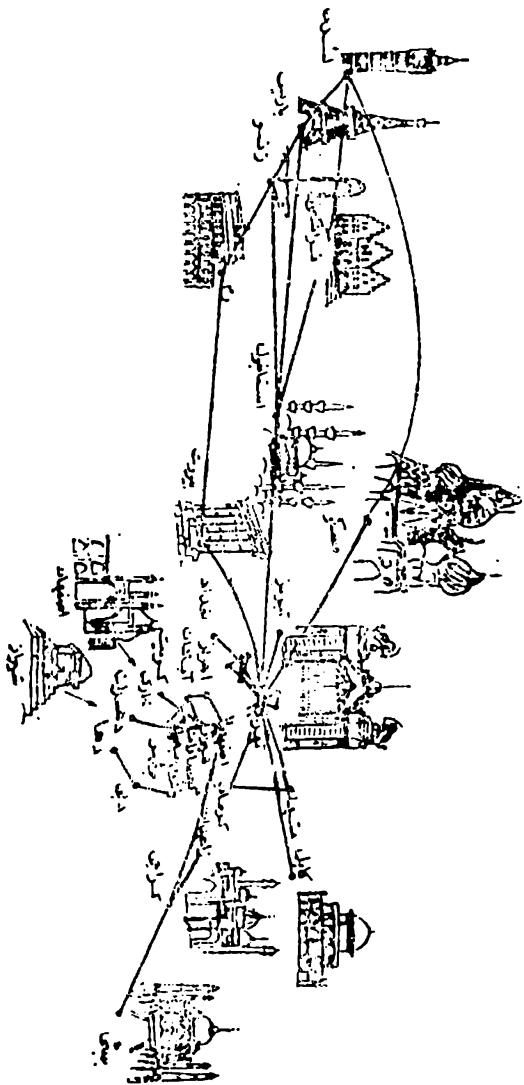
فلکه ۲۴ متری	اهواز
خیابان شاه	" "

تلفن ۶۲۳۲۷۷	آقای هانری شمعون تهران
۶۱۳۲۳۲	" لطف الله کمالی "
۶۰۲۹۹	" رستم خردی "

باز هم بر پیرو از راهای بین‌المللی هو ایمانی
ملی ایران افتاده شد و پر از در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۴۷



۰۷۶



卷之三

مساعیت پرورانه در زبانه

لیکن این
کارها

ج

مدل جدید



در ۵ اندازه کیفی و رومیزی

اپتیما

۰۰

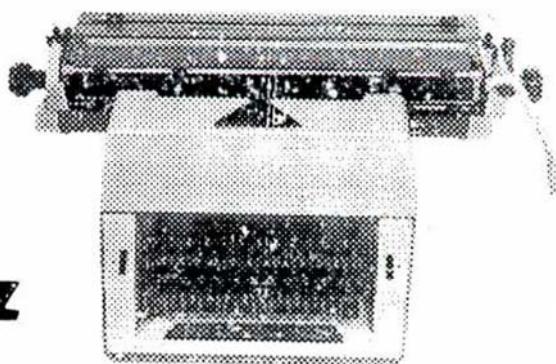
اپتیما : دارای نرده های قابل تعویض ، دسته حرکت طرفدار است

اپتیما : با پوشش تمام فلزی ، محکم و به رنگ دودی و آبی

اپتیما : دارای حروف خوش خط استاندارد کنیتینال

اپتیما : جدول بندی کاملاً اتو ماتیک و سریع دارد

اپتیما : بزبانیای فارسی ، انگلیسی ، فرانسه ، روسی و ارمنی



Optima

ایرانول البرز

H·D

ایرانول

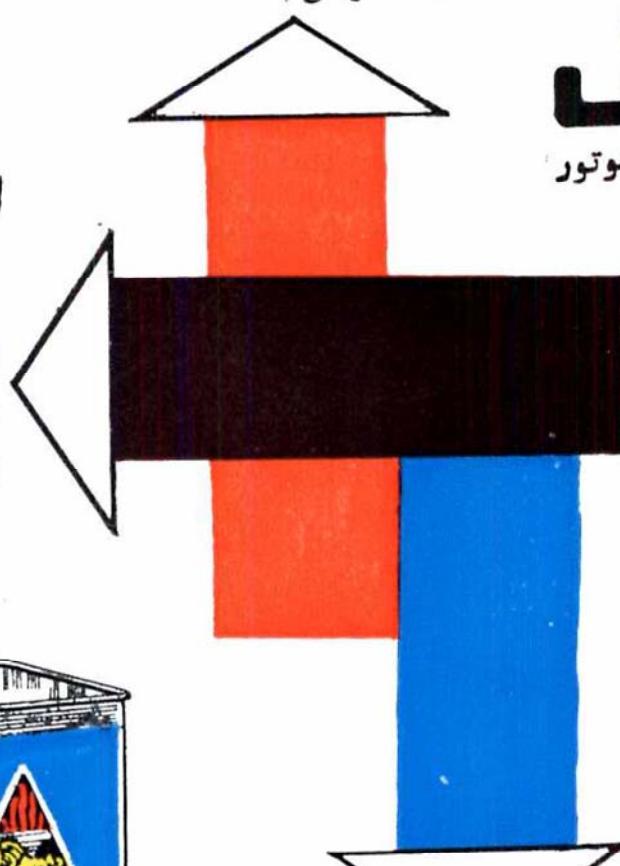
بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیرسوپر شارژ

برای موتورهای

بنزینی



ایرانول الود

مرغوب برای دیزلهای
غیرسوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی